



سلسله مباحث مهدویت

وجود امام مهدی علیه السلام در پرتو عقل

علی اصغر رضوانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



انتشارات مسجد مقدس جمکران

- | | |
|--|--------------|
| <input type="checkbox"/> وجود امام مهدی <small>علیه السلام</small> در پرتو عقل | ■ نام کتاب: |
| <input type="checkbox"/> علی اصغر رضوانی | ■ مؤلف: |
| <input type="checkbox"/> امیرسعید سعیدی | ■ صفحه آرا: |
| <input type="checkbox"/> انتشارات مسجد مقدس جمکران | ■ ناشر: |
| <input type="checkbox"/> تابستان ۱۳۸۵ | ■ تاریخ نشر: |
| <input type="checkbox"/> اوّل | ■ نوبت چاپ: |
| <input type="checkbox"/> سرور | ■ چاپ: |
| <input type="checkbox"/> ۳۰۰۰ جلد | ■ تیراژ: |
| <input type="checkbox"/> ۴۰۰ تومان | ■ قیمت: |
| <input type="checkbox"/> ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۰۲۸ - ۱ | ■ شابک: |

- | | |
|---|--------------------|
| <input type="checkbox"/> انتشارات مسجد مقدس جمکران | ■ مرکز پخش: |
| <input type="checkbox"/> فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران | |
| <input type="checkbox"/> ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ | ■ تلفن و نمابر: |
| <input type="checkbox"/> ۶۱۷ | ■ قم - صندوق پستی: |

﴿حق چاپ مخصوص ناشر است﴾

وجود امام مهدی «علیه السلام»

در پرتو عقل

تألیف: علی اصغر رضوانی

فهرست مطالب

مقدمه ناشر.....	۹
پیشگفتار.....	۱۱
۱ - برهان لطف.....	۱۱
قاعده لطف.....	۱۱
تعریف قاعده لطف و اقسام آن.....	۱۲
تقسیمات لطف.....	۱۴
الف - تقسیم اول.....	۱۴
ب - تقسیم دوم.....	۱۵
وجوب لطف بر خداوند متعال.....	۱۵
تقریر دلیل اول.....	۱۶
تقریر دلیل دوم.....	۱۷
قاعده لطف و وجود امام معصوم.....	۱۸
الطاف خداوند در وجود امام غائب.....	۲۰
الف - حراست از دین خداوند.....	۲۱
مناظره هشام با عمرو بن عبید.....	۲۴
ب - تربیت نفوس مستعد.....	۲۷

ج - وجود امام، سبب بقاء مذهب	۲۹
د - تأثیر وجود الگو در پیشرفت بشر	۳۱
تکامل الگو واسوه در زندگانی امامان	۳۲
۲ - برهان فطرت	۳۴
مقدمه اول	۳۴
مقدمه دوم	۳۵
مقدمه سوم	۳۶
۳ - برهان مظهر جامع	۳۸
مقدمه اول	۳۸
مقدمه دوم:	۳۸
مقدمه سوم:	۳۹
۴ - برهان علت غایی	۴۵
دلیل غایتمندی افعال الهی	۴۶
قرآن و غایتمندی افعال خداوند	۴۷
تبیین برهان علت غایی	۴۷
اختلاف در افراد انسان	۴۸
علت غایی، وجود خاتم الانبیاء	۴۹
ضرورت وجود حجت در عالم مادی	۵۰
۵ - برهان واسطه در فیض	۵۳
الف - واسطه در فیض تکوین	۵۴
افاضه فیض الهی با واسطه	۵۶
ب - واسطه در فیض تشریح	۵۹

۶۰	۶- برهان امکان اشرف
۶۲	انسان، موجود اشرف
۶۵	۷- برهان عنایت
۶۵	عنایت در لغت و اصطلاح
۶۶	فرق عنایت خداوند حکیم با عنایت انسان
۶۶	عنایت خداوند در علم و قدرت
۶۷	عنایت خداوند حکیم به آفرینش
۶۷	نظام تکوین
۶۸	تقریر برهان عنایت
۶۸	تقریر اول
۶۹	تقریر دوم
۷۰	۸- برهان تجلی اعظم
۷۱	۹- برهان تقابل قطبین
۷۱	مقدمه اول
۷۱	مقدمه دوم
۷۲	۱۰- دلیل عدم تبعیض در فیض
۷۴	۱۱- دلیل استقراء تام
۷۸	۱۲- برهان لزوم عقل بالفعل
۷۹	۱۳- دلیل حساب تراکم احتمالات
۷۹	انطباق امام کلی بر امام خاص
۸۵	سلسله کتب چاپ شده از مؤلف پیرامون مهدویت

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که دشمنان بشریت، افکار و عقاید انحرافی را در جامعه جهانی ترویج می‌کنند و منجی موعود واقعی را برای حیات و قدرت پوشالی و کاخ عنکبوتی خود خطرناک می‌دانند، درصدد ایجاد انحراف فرهنگی برآمده‌اند و با پوچ‌گرایی، جامعه بشری و اخلاق و رفتار نیکو را مورد تعرض قرار داده‌اند، برآن شدیم تا حقیقت مهدویت را با سلسله مباحث مختصر منجی موعود برای مشتاقان علم و فضیلت عرضه نماییم.

امید است مورد توجه حضرت حقّ جلّ و علا قرار گیرد.

مدیر مسؤول انتشارات
مسجد مقدّس جمکران
حسین احمدی

پیشگفتار

مسأله اعتقاد به مهدویت و وجود امام مهدی علیه السلام ارتباط تامی با مسأله امامت و رهبری دارد. اجتماع زعیم می‌خواهد و هیچ کس در این جهت تردید ندارد هم شیعه قبول دارد و هم سنی و هر دو دسته براین مطلب دلیل عقلی و نقلی اقامه نموده‌اند. ولی شیعه امامیه از آنجا که امامت را به جهت معنای خاصی که بر آن دارد از اصول می‌داند لذا سنخ ادله او بر لزوم و ضرورت امام در هر زمان با سنخ ادله‌ای که اهل سنت اقامه می‌کنند تفاوت اساسی دارد. ما در این کتاب درصدد هستیم که ادله‌ای عقلی را بر ضرورت وجود امام زمان علیه السلام اقامه کنیم. این ادله مشتمل بر ادله کلامی، فلسفی، عرفانی و تجربی - عقلی است.

۱ - برهان لطف

یکی از ادله عقلی که از ناحیه متکلمان بر ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام در هر زمان اقامه شده برهان لطف است. ابتدا به نکاتی که مربوط به این برهان است اشاره می‌کنیم و سپس به تبیین برهان می‌پردازیم.

قاعده لطف

متکلمان مسلمان در رابطه با ارتباط خداوند متعال با بندگانش قواعدی

چند را مطرح کرده و بر اساس آنها نوع و کیفیت تکلیف را مشخص نموده‌اند. یکی از مهمترین آنها قاعده لطف است که از دیرباز مورد توجه متکلمان مسلمان بوده و در مباحث مختلف کلامی همانند ضرورت تکلیف، بعثت انبیا، نصب امامان، عصمت پیامبران و امامان و... کاربرد دارد. پیشینه بحث درباره قاعده لطف که از مسائل مورد اختلاف میان اشاعره و عدلیه است به قبل از عصر شیخ طوسی برمی‌گردد.

تعریف قاعده لطف و اقسام آن

در تعریف قاعده لطف باید به این نکته توجه داشت که لطف بر اساس یک تقسیم منقسم به دو قسم می‌شود: لطف محصل و لطف مقرب که هر یک تعریف خاص خود را دارد. گرچه بعضی از متکلمان در تعریف قاعده لطف هر دو را یک جا تعریف کرده‌اند، اما برخی دیگر فقط یکی از آن دو را تعریف کرده‌اند، بدون آن که متذکر این نکته شوند که کدامیک از این دو نوع را مورد بحث قرار داده‌اند.

به هر تقدیر لطف محصل آن لطفی است که با آن مکلف به اختیار خویش طاعت را برمی‌گزیند و اگر چنین لطفی به او نشود طاعت نخواهد کرد. علامه حلی در «کشف المراد» در رابطه با لطف محصل می‌فرماید: «وقد یکون اللطف محصلاً وهو ما يحصل عنده الطاعة من المكلف علی سبیل الاختیار»؛^۱ «وگاهی لطف محصل است، و لطف محصل لطفی است که با آن مکلف با اختیار خود به اطاعت دسترسی پیدا می‌کند...».

و لطف مقرب آن است که مکلف با آن لطف به انجام واجبات نزدیک‌تر گردیده و از ارتکاب محرمات دورتر می‌شود، و تأثیری در تمکن مکلف نسبت به فعل نداشته، و در حدی نباشد که از مکلف سلب اختیار نماید.

علامه حلی می‌فرماید: «اللطف هو ما یكون المكلف معه أقرب إلى فعل الطاعة وأبعد من فعل المعصية، ولم یکن له حظٌّ فی التمکین، ولم یبلغ حدَّ الإلجاء»؛^۱ «لطف چیزی است که مکلف با آن به فعل طاعت نزدیک‌تر و از انجام معصیت دورتر می‌شود، و برای آن در تمکن کردن مکلف بهره‌ای نبوده و او را به حد اجبار نمی‌رساند».

این تعریف که از سوی علامه حلی ارائه شده جامع‌ترین تعریف برای لطف مقرب است.

در اینجا چند تعریف برای این دو را که تحت عنوان مطلق لطف آورده شده است نقل می‌نماییم:

الف - «ما عنده یختار المكلف الطاعة او یكون اقرب الی اختیارها، و لولاه لما كان اقرب الی اختیارها مع تمکنه فی الحالین»؛^۲ «لطف عنایتی است که با وجود آن مکلف طاعت را اختیار کرده یا نزدیکتر به اختیار آن خواهد شد، که اگر آن لطف نباشد مکلف به اختیار طاعت نزدیکتر نخواهد بود، با وجود اختیار در هر دو صورت».

ب - «ما یختار المرء عنده واجباً أو یجتنب عنده قبیحاً علی وجه لولاه لما اختار و لما اجتنب، او یكون اقرب الی اداء الواجب و اجتناب

۱. کشف المراد، ص ۳۲۴.

۲. الحدود و الحقائق، سید مرتضی، ص ۱۷۱.

القبيح»؛^۱ «لطف عنایتی است که انسان با آن اختیار واجب کرده یا عمل قبیحی را اجتناب می‌نماید، به صورتی که اگر آن لطف نبود، انسان اختیار واجب یا اجتناب قبیح نمی‌کرد. یا عنایتی است که با آن انسان نزدیک‌تر به انجام واجب و اجتناب فعل قبیح خواهد شد».

ج - «وهو ما يقرب العبد إلى الطاعة و يبعده عن المعصية، أو يختار عنده الطاعة»؛^۲ «لطف عنایتی است از جانب خداوند که با آن عبد را به طاعت نزدیک کرده و از معصیت روی گردان می‌کند یا با آن لطف بنده اختیار اطاعت خواهد نمود».

تقسیمات لطف

مطلب دیگر در مورد لطف آن است که به عبارات مختلفی، اسامی متفاوتی بر آن اطلاق می‌گردد. البته بعضی از متکلمان آن‌ها را اقسام لطف دانسته‌اند.

الف - تقسیم اول

اگر لطفی که به ملطوف الیه شده در مورد انجام واجبی باشد و مکلف هم آن را انجام دهد نام آن توفیق است ولی اگر مکلف به انجام آن طاعت موفق نگردد همان نام لطف بر آن اطلاق می‌گردد. و آن لطف اگر در مورد اجتناب از معصیتی باشد آن را عصمت می‌نامند.

شیخ طوسی رحمته الله در این باره می‌فرماید: «ثم ينقسم قسمين: فان وقع عنده الواجب ولولاه لم يقع سمى توفيقاً، وان لم يقع عنده ما هو لطف فيه لكنه

۱. شرح الاصول الخمسة، ص ۷۷۹. ۲. تقریب المرام فی علم الکلام، ج ۲، ص ۲۱۲.

یکون اقرب، لم یوصف بأكثر من انه لطف وان كان المعلوم انه یرتفع عنده القبیح سمي عصمة»؛^۱ «لطف به دو قسم تقسیم می شود؛ زیرا اگر هنگام لطف، واجب تحقق پذیرد و بدون آن تحقق نیابد آن را توفیق نامند. و اگر هنگام لطف، واجب تحقق نیابد ولی این لطف او را به واجب نزدیک تر سازد آن را لطف نامند. و اگر با آن قبیح مرتفع گردد آن را عصمت گویند».

ب- تقسیم دوم

تقسیم دیگری که در مورد لطف شده آن را به چهار قسم تقسیم کرده است:

۱- لطفی که از ناحیه خداوند و توسط فعل او انجام می شود و همراه با تکلیف است.

۲- لطفی که توسط خداوند انجام می شود و همراه با تکلیف است.

۳- لطفی که نسبت به ملطوف الیه است و توسط فعل خود او صورت می گیرد.

۴- لطفی که توسط فعل شخص ثالثی غیر از خداوند متعال و غیر از ملطوف الیه تحقق می پذیرد.^۲

وجوب لطف بر خداوند متعال

متکلمان عدلیه برای اثبات وجوب لطف بر خداوند دو دلیل اقامه کرده اند: یکی از طریق امتناع نقض غرض بر خداوند متعال، و دیگری از راه جود و کرم الهی.

۱. تمهیدالاصول، ص ۲۰۸، ارشاد الطالبین، ص ۲۲۷.

۲. تمهیدالاصول، ص ۲۰۹.

دلیل اول: که غالباً از سوی متکلمان عدلیه ارائه شده مبتنی است بر مسأله مورد اختلاف بین اشاعره و عدلیه یعنی مسأله حسن و قبح عملی.

دلیل دوم: که از سوی شیخ مفید ردّ شده است بیشتر جنبه فلسفی دارد تا کلامی، و شبیه استدالات حکما است، همانند استدلال ابن سینا درباره لزوم نبوت.

تقریر دلیل اول

خداوند حکیم انسان‌ها را بدون غرض تکلیف نکرده است بلکه حصول غرضی را از تکلیف آن‌ها در نظر داشته است که همان تکامل شخصیتی آن‌هاست توسط عمل به تکالیف. این مطلب مبتنی است بر امتناع غرض دار نبودن افعال الهی که در جای خود بحث و اثبات شده است.

حال اگر خداوند متعال بداند که انسان‌ها اطاعت را پیشه خود نکرده و به تکالیف شرعی عمل نمی‌نمایند و در نتیجه غرض از تکلیف حاصل نخواهد شد مگر این که لطفی تحقق پذیرد، اگر در این حال به بندگانش لطف نکند غرض خویش را نقض کرده است و این بر خداوند حکیم علی الاطلاق محال است. بنابراین لطف بر خداوند عزوجل واجب است از باب تحصیل غرض.

خواجه طوسی می‌فرماید: «واللطف واجب لتحصیل الغرض به...»؛^۱ «لطف بر خداوند واجب است؛ زیرا که غرض از تکلیف به آن حاصل می‌شود».

علامه حلی در شرح آن می‌فرماید: «اللطف واجب خلافاً للأشعریه، والدلیل علی وجوبه انه یحصل غرض المکلف فیکون واجباً و الا لزم نقض الغرض».

بیان الملازمة انّ المكلف اذا علم انّ المكلف لا يطیع الا باللطف فلو كلفه من دونه كان ناقضاً لغرضه، كمن دعا غيره الى طعام و هو يعلم انه لا يجيبه الا اذا فعل معه نوعاً من التآدب، فاذا لم يفعل الداعي ذلك النوع من التآدب كان ناقضاً لغرضه، فوجوب اللطف يستلزم تحصيل الغرض؛^۱ «لطف واجب است به خلاف نظر اشاعره. و دلیل بر وجوب آن این که به لطف هدف خداوند در خارج تحقق پیدا می کند و لذا واجب است تا نقض غرض لازم نیاید.

بیان این لازمه آن که: تکلیف کننده اگر بداند که مکلف بدون لطف در حق او مطیع نخواهد بود و در عین حال بدون آن او را تکلیف نماید نقض غرض کرده است، همانند کسی که شخصی را به طعامی دعوت می کند و می داند که اگر نوعی ملاطفت و تآدب در حق او انجام ندهد دعوتش را اجابت نخواهد کرد، حال اگر این داعی این ملاطفت را انجام ندهد نقض غرض خود کرده است پس وجوب لطف مستلزم تحصيل غرض است».

تقریر دلیل دوم

خداوند متعال منبع جود است و کریم علی الاطلاق، آن چنان که نه تنها آنچه برای زندگی ضروری است در اختیار بشر نهاده است بلکه حتی چیزهایی را هم که برای ادامه حیات ضرورتی نداشته و فقط در تسهیل معاش و تهنئه عیش دخیل اند؛ همانند گودی کف پا و رویش مو بر ابروان و... برای انسانها فراهم آورده است. با این اوصاف فرض این که خداوند متعال از لطفی که بندگان را به اطاعت فراخوانده و به سرمنزل مقصود و غایت قصوای خلقت رهنمون می سازد، دریغ فرماید خلاف مقتضای جود و کرم مطلق الهی است.

شیخ مفید رحمته الله در کتاب «اوائل المقالات» به این مطلب اشاره نموده است آنجا که می‌فرماید: «انّ ما اوجبه اصحاب اللطف من اللطف، انما وجب من جهة الجود و الكرم لامن حيث ظنوا...»؛^۱ «همانا آنچه را که اصحاب لطف از لطف واجب کرده‌اند واجب شدنش به مقتضی جود و کرم مطلق الهی است نه از آن جهتی که دیگران گمان کرده‌اند».

قاعده لطف و وجود امام معصوم

قاعده لطف مقرب و حتی از جهتی لطف محصل نیز ایجاب می‌کند که در میان جامعه امامی باشد که محور حق و باطل بوده و جامعه را از خطای مطلق بازدارد. از همین رو است که می‌گوییم اجماع حجت است. قاعده لطف اقتضا می‌کند که رئیسی در میان مردم باشد رئیسی که نمی‌تواند نسبت به جامعه بی تفاوت باشد که اگر همه جامعه به بیراهه رفتند آن‌ها را هدایت نماید و نگذارد که امت اجتماع بر باطل کنند؛ زیرا اختلاف بشر همیشگی است پس باید یک میزان حق و باطل باشد که لااقل امت بر باطل اتفاق نکنند. لذا از امیرالمؤمنین وارد شده که فرمود: «اللهم بلی لاتخلو الأرض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوداً أو خائفاً مغموراً»؛^۲ «بارخدایا! آری زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خداست، یا پایدار و شناخته است، و یا ترسان و پنهان».

صفاً به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ الله جلّ و عزّ

۱. اوائل المقالات، ص ۶۵.

۲. نهج البلاغه، عبده، ج ۳، ص ۱۸۶، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

أجلّ و أعظم من أن يترك الأرض بغير امام»؛^۱ «همانا خداوند جلّ و عزّ جلیل تر و عظیم تر از آن است که زمین را بدون امام رها کند».

شیخ شهاب الدین سهروردی رئیس مکتب اشراق نیز به این مطلب مهم اشاره کرده و در آغاز کتاب (حکمة الاشراق) به بحث از رهبر و اقسام آن پرداخته و بر طبق مبانی اشراقی خویش شرایط کسی را که می تواند رئیس و مربی جامعه باشد بیان داشته و می گوید: «... العالم ما خلا قطّ عن الحكمة، و عن شخص قائم بها، عنده الحجج و البيّنات، و هو خليفة الله في أرضه، و هكذا يكون مادامت السموات و الارض... فان اتفق في الوقت متوغل في التألّه و البحث فله الرئاسة، و هو خليفة الله... و لا يخلو الارض عن متوغل في التألّه أبداً... و لست أعنى بهذه الرئاسة التغلب، بل قد يكون الامام المتألّه مستولياً ظاهراً مكشوفاً، و قد يكون خفياً، و هو الذي سمّاه الكافّة «القطب»، فله الرئاسة و ان كان في غاية الخمول. و اذا كانت السياسة بيده كان الزمان نورياً...»؛^۲ «جهان هیچ گاه از حکمت و از وجود کسی که قائم به حکمت باشد و حجت ها و نشانه های خداوند نزد او باشد، خالی نبوده است. و این چنین کسی خلیفه خداست در زمین، و تا زمین و آسمان برپاست چنین خواهد بود... پس در هر زمان اگر چنین شخصی باشد که خدایی و نمونه کامل علم و عمل است ریاست جامعه با اوست و او خلیفه خداست در روی زمین، و زمین هیچ گاه از چنین انسانی خالی نخواهد بود... این که می گوئیم ریاست با اوست مقصودم به

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۸۵، باب ۱۰، حدیث ۳.

۲. حکمة الاشراق از مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۱۱ - ۱۲. شرح حکمة الاشراق، ص ۲۳ و ۲۴.

الزام حکومت ظاهری او نیست، بلکه گاه امام خدایی حکومت تشکیل می‌دهد و آشکار است و مبسوط الید، و گاه در نهایت پنهانی (غیبت) به سر می‌برد. و این امام همان کسی است که مردم او را قطب زمان «ولّی عصر» می‌نامند. ریاست جامعه با این انسان است، اگرچه نشانی از او در دست نباشد. البته اگر این رئیس ظاهر باشد و در رأس حکومت قرار گیرد زمان نورانی خواهد بود».

این‌که ایشان امام متألّه را حتی در زمان پنهانی رئیس جامعه می‌داند قابل انطباق با اعتقادات و جهان بینی شیعی است؛ زیرا در تفکر اعتقادی شیعی ریاست جامعه در عصر غیبت نیز با امام عصر علیه السلام است، و ولّی امر واقعی اوست، منتهی این ریاست و ولایت به دست نایبان عام سپرده شده است، و از طریق نیابت عامه اعمال می‌شود. این است که مردم ما خود را در نهایت تحت ولایت امام عصر علیه السلام و قیمومیت شرعی آن امام می‌دانند.

خواجه نصیر الدین طوسی می‌فرماید: «انحصار اللطف فیه معلوم للعقلاء، و وجوده لطف، و تصرّفه لطف آخر، و عدمه منّا»؛^۱ «در نزد خردمندان روشن است که لطف الهی - پس از فرستادن پیامبر صلی الله علیه و آله - منحصر است در تعیین امام، و وجود امام به خودی خود لطف است از سوی خداوند، و تصرّف او در امور لطفی دیگر است، و غیبت او مربوط به خود ماست».

الطاف خداوند در وجود امام غائب

وجود امام گرچه از دیدگان مردم غایب است دارای الطافی است که به

برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف - حراست از دین خداوند

یکی از ادله‌ای که فقها در کشف احکام فرعی بر آن اعتماد کرده و بدان استناد می‌جویند اجماع است. درباره اعتبار اجماع وجوه مختلفی گفته شده است که مبتنی بر مبانی متفاوتی است که در مسأله اجماع وجود دارد. یکی از وجوه اعتبار اجماع وجهی است که به شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی رحمته الله نسبت داده شده است و آن قاعده لطف است.

تقریب استدلال بر اعتبار اجماع به قاعده لطف آن است که اگر فرض شود امت بر حکمی که خلاف حکم واقعی است اجتماع کنند و دلیلی از کتاب یا سنت بر حکم واقعی وجود نداشته باشد تا توسط آن ازاحه شبهه شده و واقع روشن گردد، مقتضای قاعده لطف نسبت به آن حکم این است که بر خداوند متعال واجب باشد تا توسط امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف - حکم حق را اظهار فرماید، یا مباشرتاً و یا توسط اشخاصی که مورد وثوق حضرت هستند. بنابراین اگر در موردی علمای امت بر حکمی اتفاق کردند و خلاف آن ظاهر نشد معلوم می‌شود آن حکم موافق با واقع و قول معصوم است.^۱ در اینجا به عبارات جمعی از علما در این رابطه اشاره می‌کنیم:

۱ - سید مرتضی در کتاب «الذریعة» می‌فرماید: «انّ العقل قد دلّ علی انه لابدّ فی کلّ زمان من امام معصوم یكون ذلك لطفاً فی التکلیف العقلي»؛^۲ «عقل دلالت می‌کند بر این که در هر زمانی احتیاج به امامی معصوم است که وجودش لطف است در تکلیف عقلی».

۱. کفایة الاصول، ص ۲۸۸ و ۲۸۹. ۲. الذریعة، ج ۲، ص ۶۰۶.

۲ - محقق تستری در کتاب «کشف القناع» می‌فرماید: «الثالث من وجوه الاجماع ان يستكشف عقلاً رأى الامام عليه السلام من اتفاق من عداه من العلماء على حكم، و عدم ردّهم عنه، نظراً الى قاعدة اللطف التي لأجلها وجب على الله نصب الحجة المتّصف بالعلم و العصمة، فانّ من أعظم فوائده حفظ الحقّ و تمييزه من الباطل كي لا يضيع بخفائه و يرتفع عن أهله او يشتبه بغيره، و تلقينهم طريقاً يتمكّن العلماء و غيرهم من الوصول اليه، و منعهم و تثبيتهم عن الباطل أولاً، او ردّهم عنه اذا أجمعوا عليه»؛^۱ «سوم از وجوه اجماع اين است كه عقلاً رأى امام كشف شود از اتفاق مجموع علما بر حكمی غير از امام عليه السلام در صورتی كه آن‌ها را ردّ نكرده باشد به جهت قاعدة لطف كه به توسط آن خداوند حجتی عالم و معصوم را نصب کرده و از فوائد او حفظ حقّ و تمييز حق از باطل است تا حق به جهت خفای او ضایع نشده و از اهلش مرتفع نشود و یا این كه حق به غير آن مشتبه نگردد. و از طرف دیگر مردم را به راهی كه برای علما و غير علما ممكن الوصول باشد تلقین کرده و از باطل منع و دور نموده است و در صورتی كه بر آن اجماع و اتفاق كردند آن‌ها را بازگردانند».

۳ - شيخ كراچكى می‌گوید: «كثيراً يقول المخالفون: اذا كنتم قد وجدتم السبيل الى علم تحتاجونه من الفتاوى المحفوظة عن الأئمة المتقدمين، فقد استغنيتم بذلك عن امام الزمان. فأجاب الى فائدة وجوده أيضاً بانه يكون من وراء العلماء و شاهداً لأحوالهم، عالماً بأخبارهم، ان غلطوا هداهم، أو نسوا ذكّره»؛^۲ «جماعت زيادی از مخالفين می‌گویند: اگر شما راهی برای

۲. همان، ص ۱۴۵.

۱. كشف القناع، ص ۱۱۴.

رسیدن به علمی که به آن احتیاج است از فتاوی حفظ شده از ائمه دارید، پس دیگر از وجود امام بی نیاز شده و به وجود آن احتیاج ندارید. او در جواب مخالفین اشاره به فائده وجود امام کرده و می‌گوید: امام علیه السلام در پشت سر علما بوده و شاهد بر احوال آنهاست و از خبرهای آنها آگاه است، لذا اگر به غلط و اشتباه عمل کنند آنها را هدایت کرده و اگر حکمی را فراموش کنند آنها را تذکر دهد».

۴ - محقق داماد می‌فرماید: «ومن ضروب الانتفاعات أن يكون حافظاً لأحكامهم الدينية على وجه الارض عند تشعب آرائهم و اختلاف أهوائهم، و مستنداً لحجية اجماع أهل الحلّ و العقد، فإنه عجل الله تعالى فرجه لا يتفرد بقول، بل من الرحمة أن يكون من المجتهدين من يوافق رأيه رأى امام عصره و صاحب أمره، يطابق قوله قوله»؛^۱ «از انواع بهره‌هایی که از وجود امام زمان علیه السلام برده می‌شود این که او حافظ احکام دینی بر روی زمین است، هنگامی که آراء علما پراکنده گشته و هواهای آنها مختلف گردد. و همچنین وجود او مستندی است برای اجماع و اتفاق اهل حلّ و عقد، زیرا آن حضرت علیه السلام هیچ‌گاه متفرد به رأیی نمی‌شود بلکه از رحمت اوست که از میان مجتهدین کسانی باشند که رأیشان موافق با رأی امام زمان و صاحب امرش بوده و قولش مطابق با قول او باشد».

۵ - شریف العلما می‌فرماید: «فإن وجود الامام في زمن الغيبة لطف قطعاً، و من ذلك حفظ الشريعة و ردّ المجمعين على الباطل و ارشادهم الى الحق»؛^۲ «قطعاً وجود امام در زمان غیبت لطف است که از جمله لطف او حفظ

۲. همان.

۱. پیشین، ص ۱۴۸.

شریعت و ردّ اتفاق کنندگان بر باطل و ارشاد آن‌ها به سوی حق است.»

مناظره هشام با عمرو بن عبید

کلینی به سندش از یونس بن یعقوب نقل کرده که گفت: «کان عند ابی عبدالله علیه السلام جماعة من اصحابه منهم حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و الطیار و جماعة فیهم هشام بن الحکم و هو شاب فقال: ابو عبدالله علیه السلام: یا هشام! الاتخبرنی کیف صنعت بعمر بن عبید و کیف سألته؟ فقال هشام: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله انی اجلک و استحيیک و لا یعمل لسانی بین یدیک. فقال ابو عبدالله: اذا امرتکم بشیء فافعلوه. قال هشام: بلغنی ما کان فیہ عمرو بن عبید و جلوسه فی مسجد البصرة فعظم ذلك علیّ فخرجت الیه و دخلت البصرة یوم الجمعة فاتیت مسجد البصرة فاذا انا بحلقة کبیرة فیها عمرو بن عبید و علیه شملة سوداء متزر بها من صوف و شملة مرتدیاً بها و الناس یسألونه فاستفرجت الناس فافرجوا لی ثم قلت ایها العالم انی رجل غریب تأذن لی فی مسألة؟ فقال لی نعم. فقلت له: الک عین؟ فقال یا بنی ای شیء هذا من السؤال؟ و شیء تراه کیف تسأل عنه؟ فقلت هكذا مسألתי فقال: یا بنی سل و ان كانت مسألتک حمقاء. قلت: اجبنی فیها. قال لی سل. قلت: الک عین؟ قال نعم. قلت فماتصنع بها؟ قال اری بها الالوان و الاشخاص. قلت: فلک انف؟ قال نعم. قلت: فما تصنع به؟ قال اشمّ به الرائحة. قلت: الک فم؟ قال نعم. قلت: فما تصنع به؟ قال اذوق به الطعم. قلت: فلک اذن قال نعم. قلت: فما تصنع بها؟ قال اسمع بها الصوت. قلت: الک قلب؟ قال نعم. قلت: فما تصنع به؟ قال أمیز به کلاً ما ورد علی هذه

الجوارح و الحواس. قلت او ليس في هذه الجوارح غنى عن القلب؟ فقال لا. قلت وكيف ذلك و هي صحيحة سليمة؟ قال يا بني ان الجوارح اذا شكّت في شيء شمته او رأته او ذاقته او سمعته ردّته الى القلب فيستيقن اليقين و يبطل الشك. قال هشام: فقلت له: فانّما اقام الله القلب لشك الجوارح؟ قال نعم. قلت: لا بد من القلب و الا لم تستيقن الجوارح؟ قال نعم. فقلت له يا ابامروان فالله تبارك و تعالى لم يترك جوارحك حتى جعل لها اماماً يصحح لها الصحيح و يتيقن به ما شك فيه و يترك هذا الخلق كلّهم في حيرتهم و شكهم و اختلافهم لا يقيم لهم اماماً يردّون اليه شكهم و حيرتهم و يقيم لك اماماً يردّون اليه شكهم و حيرتهم و يقيم لك اماماً لجوارحك تردّ اليه حيرتك و شكك؟ قال: فسكت و لم يقل لي شيئاً... قال فضحك ابو عبدالله عليه السلام و قال: يا هشام: من علمك هذا؟ قلت: شيء اخذته منك و ألقته. فقال: هذا والله مكتوب في صحف ابراهيم و موسى؛^۱

«جمعی از اصحاب که حمران بن اعین و محمد ابن نعمان و هشام ابن سالم و طیار در میانشان بودند خدمت امام صادق عليه السلام بودند و جمع دیگری در اطراف هشام بن حکم که تازه جوانی بود نیز حضور داشتند.

امام صادق عليه السلام فرمود: ای هشام! گزارش نمی‌دهی از مباحثه خود با عمرو بن عبید که چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟ عرض کرد: جلالت شما مرا می‌گیرد و شرم دارم و زبانم نزد شما به کار نمی‌افتد. امام صادق عليه السلام فرمود: چون به شما امری نمودم بجا آرید. هشام عرض کرد: وضع عمرو بن عبید و مجلس مسجد بصره او به

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۱۶۹.

من خبر رسید، بر من گران آمد، به سویش رهسپار شدم، روز جمعهای وارد بصره شدم و به مسجد آنجا درآمدم. جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمروبن عبید در میان آنها است، جامه پشمینه سیاهی به کمر بسته و عبایی به دوش انداخته و مردم از او سؤال می کردند. از مردم راه خواستم به من راه دادند تا در آخر مردم به زانو نشستیم. آن گاه گفتم: ای مرد دانشمند من مردی غریبم اجازه دهید مسأله ای بپرسم. گفت: آری. گفتم: شما چشم دارید؟ گفت: پسر جانم این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن سؤال می کنی؟! گفتم: سؤال من همین طور است. گفت: بپرس پسر جانم، اگرچه پرسشت احمقانه است. گفتم: شما جواب همان را بفرمایید. گفت بپرس. گفتم: شما چشم دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چکار می کنید؟ گفت: با آن رنگها و اشخاص را می بینم. گفتم: بینی دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن می بویم. گفتم: دهان دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن مزه را می چشم. گفتم: گوش دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن صداها را می شنوم. گفتم: شما قلب دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن هرچه بر اعضا و حواسم درآید تشخیص می دهم. گفتم: مگر با وجود این اعضا از آن بی نیازی نداری؟ گفت: پسر جانم، هرگاه اعضای بدن در چیزی که ببوید یا ببیند یا بچشد یا بشنود تردید کند آن را به قلب ارجاع دهد، تا تردیدش برود و یقین حاصل کند. من گفتم: پس خدا قلب را برای رفع تردید اعضا گذاشته است؟ گفت: آری. گفتم: قلب لازم است وگرنه برای اعضا یقین نباشد؟ گفت آری. گفتم: ای ابامروان خدای تبارک و تعالی که اعضای تو را بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را متیقن کند

وانگذاشته، این همه مخلوق را در سرگردانی و تردید و اختلاف واگذارد و برای ایشان امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده، در صورتی که برای اعضای تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را به او ارجاع دهی؟ او ساکت شد و به من جوابی نداد. حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: این را چه کسی به تو آموخت؟ عرض کردم: آنچه از شما شنیده بودم را منظم کردم. فرمود: به خدا سوگند این مطالب در صحف ابراهیم و موسی می باشد.

ب - تربیت نفوس مستعد

برخلاف تصور عده‌ای که گمان کرده‌اند رابطه امام با مردم در زمان غیبت به طور کلی قطع می شود حق این است که در عصر غیبت رابطه آن حضرت به طور کلی قطع نشده بلکه طبق آنچه از مجموعه روایات استفاده می شود عده‌ای از نفوس قابل و مستعد از نور وجود آن حضرت استفاده برده و به حق گرویده‌اند.

پرفسور هانری کربن استاد دانشگاه سوربن پاریس می گوید: «به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی بین عالم انسانیت و خداوند را به طور مداوم حفظ کرده و ولایت را به طور زنده تا روز قیامت ثابت و مستمر نگه داشته است؛ زیرا یهود، نبوت را که رابطه‌ای بین خداوند و عالم انسانیت است در حضرت موسی علیه السلام ختم نموده است و اعتقاد به نبوت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله ندارد و آن رابطه را بعد از حضرت موسی علیه السلام قطع شده می داند. و نصاری نیز بر حضرت عیسی توقف نموده‌اند. همچنین اهل سنت از مسلمین این رابطه را قطع کرده و بعد از ختم نبوت

حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله اعتقاد به این رابطه پیدا نمودند. اما مذهب تشیع تنها مذهبی است که ولو معتقد به ختم نبوت در پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولیکن ولایت که رابطه هدایت و تکمیل است را بعد از رسول خدا بین انسان و خداوند قطع نمی‌داند.^۱

علامه طباطبایی می‌فرماید: «امام کسی است که انسان را به امر ملکوتی که همراه اوست هدایت می‌کند، پس امامت به حسب باطن نوع ولایتی است بر مردم در اعمالشان، و هدایت امامت همان ایصال به مطلوب است به امر خداوند، نه مجرد ارائه راه که شأن و مقام نبی و رسول است.»^۲

ایشان در جایی دیگر بر این معنا به آیه شریفه: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۳ و یا به آیه: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۴ استدلال کرده‌اند. ایشان در ذیل آیه اول می‌گویند: «ضمیر در جعلناهم به ابراهیم و اسحاق و یعقوب برمی‌گردد. و ظاهر قول خداوند: ﴿أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ آن است که هدایت به امر جاری مجری مفسر برای معنای امامت است... و این هدایت جعل شده از شؤون امامت به معنای ارائه راه نیست؛ زیرا خداوند سبحان حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از اعطای نبوت به مقام امامت رسانید... و نبوت منفک از هدایت به معنای ارائه راه نیست، پس معنایی برای امامت در این آیه غیر از رساندن به مطلوب نمی‌ماند که همانا نوعی تصرف تکوینی در نفوس است به قرار دادن آنها را در مسیر کمال و نقل آنها از موقفی معنوی به

۱. الشیعة علامة طباطبایی، ص ۱۵.

۲. شیعه در اسلام، ص ۲۵۳ - ۲۶۰.

۳. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۴. سوره سجده، آیه ۲۴.

موقفی دیگر. و در صورتی که مراد به هدایت و امامت در این آیه تکوینی و عمل باطنی است، مراد به امری که به آن هدایت انجام می‌گیرد امر تشریحی اعتباری نخواهد بود؛ بلکه مراد به امر در این آیه چیزی است که قول خداوند متعال: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ آن را تفسیر می‌کند. پس مراد به امر، فیوضات معنوی و مقامات باطنی است که مؤمنین به آن‌ها به توسط اعمال صالحه هدایت پیدا می‌نمایند، و با رحمت خداوند به آن‌ها متلبس می‌گردند... پس امام همان رابط بین مردم و بین پروردگارشان در اعطای فیوضات باطنی و گرفتن آن‌ها از خداوند متعال است...»^۲.

ج - وجود امام، سبب بقاء مذهب

جامعه شناسان و روانشناسان معتقدند که اعتقاد به وجود امام و رهبر ولو از نظرها غائب باشد اثر عمیقی در جوامع دینی داشته است؛ زیرا با اعتقاد به وجود رهبر و امام هرچند غایب باشد به دستورات او عمل خواهد شد. در جنگ احد عمداً یا اشتبهاً در بین لشکر اسلام شایع شد که: «ألا قتل محمد ﷺ» محمد ﷺ کشته شد. این خبر که به مسلمین رسید هرکدام غیر از امام علی ﷺ به طرفی فرار کرده و صحنه جنگ را ترک نمودند و عده‌ای به فکر پیوستن به دشمنان افتادند. ولی هنگامی که خبر کشته شدن پیامبر ﷺ تکذیب شد و مسلمین یقین به زنده بودن پیامبر ﷺ پیدا کردند دوباره با هم اجتماع نموده و به پیامبر ﷺ پیوستند. ولذا می‌بینیم که قرآن کریم به این

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

۱. سوره یس، آیه ۸۳.

حقیقت اشاره نموده و می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِتُّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنُيَضِّرَنَّ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^۱ «محمد نیست مگر پیامبری از جانب خداوند که پیش از او پیامبرانی بودند و از این جهان درگذشتند اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذرد شما باز به دین جاهلیت باز خواهید گشت؟ پس هرکس مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید، خود را به زیان انداخته و هرکس شکر نعمت دین گذارد و در اسلام پایدار بماند البته خداوند جزای نیک اعمال به شکرگزاران عطا خواهد کرد».

جامعه شیعی با اعتقاد به وجود امام برای خود هیچ‌گاه احساس غربت نکرده بلکه دائماً در انتظاری سازنده به سر می‌برد که این خود در بقاء مذهب و مکتب بسیار مؤثر است.

در نهضت استقلال هند از استعمار انگلستان می‌بینیم با وجود این‌که گاندی رهبر این نهضت از طرف دولت مستعمره انگلستان در زندان به سر می‌برد ولی روح عدم همکاری با دولت استعمار در میان مردم هند با نشاط هرچه بیشتر ادامه داشت؛ زیرا ملت هند ولو رهبر خود را نمی‌دیدند ولی افکار و روح بلند او را به جهت زنده بودن نفوذ و قدرت معنوی که سبب یکپارچگی ملت هند بر علیه استعمار شد در میان خود احساس می‌کردند.

در جنگ جهانی دوم هنگام محاصره شهر لنینگراد به واسطه لشکر آلمان نازی با وجود شدت سرما و قحطی و مردن جمعیت زیادی در هر روز، مردم

شهر در مقابل دشمن مقاومت می نمودند و این به جهت وجود رهبری مقتدر در میان مردم بود که هرچند او را نمی دیدند، لکن با اعتقاد به وجود او پیام هایش را از رادیو گوش می دادند و این خود سبب ایجاد روحیه مقاومت در میان لشکریان می شد. و لکن به مجرد این که خبر مرگ رهبر خود را شنیدند همگی تسلیم شده و دشمن شهر را به تصرف خود درمی آورد.

د - تأثیر وجود الگو در پیشرفت بشر

از امتیازات اساسی ادیان الهی به طور عموم این است که اگر به عقیده‌ای بشارت می دهند و یا این که تکالیفی را برای بشر عرضه می کنند در رتبه سابق بر آن، سعی در معرفی الگویی دارند که پیاده کننده دستورات در خارج و معتقد به عقیده خود است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی به طور وضوح به این حقیقت اشاره کرده آنجا که می فرماید: «ما امرتکم بشيء الا وقد ائتمرت به قبل ذلك، و ما نهیتکم عن شيء الا وقد انتهیت عنه قبل ذلك»؛ «هیچ گاه امر به شیئی نکردم مگر آن که خودم به آن امر قبلاً عمل کردم و از هیچ چیز نهی نکردم مگر این که خودم قبلاً دست از آن کار برداشتم».

این بُعد یکی از ابعاد اساسی در وجود انسان است؛ زیرا هنگامی که انسان در پیشروی خود الگویی می بیند که پیشتاز در عمل به دستورات شرع و شریعت است با وجود این الگو تأثیر به سزایی در نفس و روح او گذاشته که قابل مقایسه با تأثیر گفتار و وعظ نیست. و لذا از اهل بیت علیهم السلام رسیده که: «كونوا دعاة لنا بغير السننکم»؛ «با عملکرد خود دعوت کنندگان به سوی ما باشید».

و این درست بر خلاف مکتب‌های فلسفی است؛ زیرا فیلسوف تنها درصدد ابداع نظریه و طرح آن در جوامع است، بدون آن که به فکر پیاده نمودن آن در عالم خارج و مجسّد نمودن آن باشد، و لذا نظریه او از مستوای فکر و نظر تعدی نمی‌کند. به خلاف ادیان الهی که اگر عقیده و شریعتی را ترسیم می‌نمایند درصدد پیاده کردن آن در خارج و الگو دادن به بشریت برای رسیدن به آن عقائد و شریعت می‌باشند.

قرآن کریم به طور وضوح از عامل الگو و رهبر و تأثیرگذاری آن سخن به میان آورده است آنجا که می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»؛^۱ «البته برای شما در اقتدای به رسول خدا (چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو) خیر و سعادت بسیار است برای آن کس که به ثواب خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا بسیار کند.»

این الگودهی اختصاصی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه تمام انبیای الهی الگو و اسوه برای بشراند.

خداوند متعال می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»؛^۲ «هرآینه ابراهیم و همراهان او الگوی خوبی برای شمايند.»

تکامل الگو و اسوه در زندگانی امامان

اسلام به عنوان دین خاتم، دینی است جهان شمولی که دارای ابعاد گوناگونی است و لذا محتاج به وجودالگوهای متعددی در خارج است تا

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۴.

الگودهی در تمام زمینه‌ها داشته باشند. و لذا در نهج البلاغه می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ بَلِي لَاتَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ، أَمَا ظَاهِرًا مَشْهُودًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا لئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا؟ وَ أَيْنَ أَوْلَيْكَ؟ أَوْلَيْكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عِدْدًا وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا، يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتَهُ حَتَّى يُوَدِّعُهَا نَظْرَانِهِمْ وَ يُوَزِّعُهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَرَعَرَهُ الْمَتْرُوفُونَ، وَ انْسَا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مَعْلُوقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى، أَوْلَيْكَ خَلْقَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدَّعَاةُ إِلَى دِينِهِ، آهَ آهَ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ...»^۱ «بارخدا یا! بلی زمین تهی نمی‌ماند از کسی که حجت بر پای خداست، یا پایدار و شناخته شده است و یا ترسان و پنهان از دیده‌هاست تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود. و اینان چندند و کجا جای دارند؟ به خدا سوگند اندک به شمارند و نزد خدا بزرگ مقدار، خدا حجت‌ها و نشانه‌های خود را به آنان نگاه می‌دارد تا به همانندهای خویشش بسپارد و در دل‌های خویشش بکارند. دانش، نور حقیقت بینی را بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته، و آنچه را نازپروردگان دشوار دیده‌اند آسان پذیرفته‌اند و بدانچه نادانان از آن رمیده‌اند خو گرفته، و همنشین دنیايند با تن‌ها، و جان‌هایشان مربوط است به ملکوت اعلی. اینان خدا را در زمینش جانشین‌اند و مردم را به دین او می‌خوانند. و ه که چه آرزومند دیدار آنانم.»

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، رقم ۱۴۷.

۲ - برهان فطرت

برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام از طریق برهان فطرت مقدماتی را ذکر می‌کنیم:

مقدمه اول

روانشناسان تمایلات غریزی و فطری انسان را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

الف - تمایلات شخصی: مانند خود دوستی، و ارضاء عزت نفس.

ب - تمایلات اجتماعی: که موجب می‌شود نوعی علاقه و دلبستگی نسبت به هموعان خود احساس کند و در غم آن‌ها شریک باشد.

ج - تمایلات عالی: از قبیل حقیقت جویی و خیرطلبی و حس دینی و پرستش و رسیدن و یافتن کامل مطلق و فانی شدن در معبود حقیقی، و به تعبیر دیگر وصل یا رسیدن و...

اثبات وجود گرایش به مبدأ هستی و پرستش او در فطرت انسان از چند راه ممکن است.

- ۱ - تصریح دانشمندان.
- ۲ - عشق به کمال مطلق.
- ۳ - امید به قدرتی برتر.
- ۴ - احساس نیاز.
- ۵ - بدیهی اولی است.
- ۶ - فطری منطقی است.
- ۷ - معلوم حضوری است.

مقدمه دوم

برای رسیدن به کمال مطلق و معبود حقیقی احتیاج به واسطه‌ای است که خود سفر کمال را طی کرده و بتواند انسان را دستگیری کند تا او را از راه‌های گوناگون به کمال مطلوب برساند:

الف - وضع قوانین تشریحی و تبیین آن‌ها (هدایت تشریحی)

ب - دستگیری انسان‌های مستعد کمال و تربیت باطنی نفوس قابله. این امر از دو راه قابل اثبات است:

۱ - وجود این میل و امید به واسطه در انسان بدیهی است.

۲ - وجود انسان کامل که ناطق و هادی به کتاب و سنت صامت است ضروری است به نص آیات قرآن و روایات:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾؛^۱ «و پیش از آن، کتاب موسی پیشوا و رحمت بود».

و نیز می‌فرماید: ﴿صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾؛^۲ «کتب ابراهیم و موسی».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛^۳

«[بخاطر آورید] هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به

خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را پیشوا و امام

مردم قرار دادم».

۲. سوره اعلیٰ، آیه ۱۹.

۱. سوره احقاف، آیه ۱۲.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

از این آیات استفاده می‌شود که کتاب خدا اگرچه امام است از آن جهت که صامت و ساکت است کافی نیست و لذا به امام ناطق نیاز دارد.

رسول خدا فرمود: «انّی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر: کتاب الله و عترتی...»؛^۱ «همانا من در میان شما دو شیء گران بها می‌گذارم، یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا و عترتم...».

مقدمه سوّم

اگر میل و غریزه و فطرت به چیزی در انسان وجود دارد پس باید آن چیز در خارج موجود باشد و آلا وجود آن در انسان لغو است. به عبارت دیگر این عطش نسبت به انسان کامل معصوم دلیل وجود خارجی اوست، و بی جهت و خودبه خود به وجود نیامده است.

یک مثال مفید ما را به مقصد نزدیکتر می‌کند: عطش به آب و تشنگی به این ماده حیاتی دلیل وجود آب در خارج است. اگر آب نبود پس ما هم احساس تشنگی نمی‌کردیم. از این بالاتر می‌گوییم: اصلاً وجود آب دلیل عطش و تشنگی ماست. یعنی اگر ارگانیزم و ساختار ما آب را نچشیده بود احساس عطش وجود نداشت. لذا در دعای ندبه مکرّر به لفظ *أین* یعنی کجاست حضرت را می‌خوانیم.

پرسش: به چه دلیل می‌توان اثبات کرد که این تمایلات فطری واقع نما بوده و وجود کمال مطلق و انسان کامل معصوم را اثبات می‌کند؟

پاسخ: دلالت تمایل به کمال مطلق و انسان کامل معصوم بر واقعیت

داشتن آن را به دو صورت می‌توان تصویر کرد:

۱- با مراجعه به سایر تمایلات فطری و غریزی روشن می‌شود که همگی ناظر به واقعیات و کاشف از آنهاست و امور خیالی نیست به دلیل قاعده: (حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد)، به این بیان که اگر این تمایل واقعیت ندارد سایر تمایلات نیز واقعیت ندارد و اگر سایر تمایلات واقعیت دارد این تمایل نیز واقعیت دارد.

۲- محبت و عشق و میل انسان به کمال مطلق و انسان کامل معصوم از امور ذات الاضافه است و تحقق آن بدون تحقق مضاف الیه ممکن نیست، پس اگر این میل و عشق در انسان وجود دارد متعلق و مضاف الیه آن نیز بالفعل موجود است.

مرحوم شهید مطهری نیز به همین دلیل بر ضرورت بقاء و ادامه حیات برای انسان و ضرورت حیات در عالم دیگر استدلال نموده است. ما نیز به همین دلیل می‌توانیم بر ضرورت حکومت عدل توحیدی عالمی استدلال نماییم که در بحث «فلسفه حکومت عدل جهانی توحیدی» به آن اشاره نمودیم.

۳ - برهان مظهر جامع

این برهان را نیز با ذکر مقدماتی تشریح می‌کنیم:

مقدمه اول

انسان کامل دارای مقامی است که هیچ موجودی از موجودات جهان امکان هم وزن آن نیست و هیچ امری از کائنات هم ردیف آن نمی‌باشد. امام رضا علیه السلام در روزگاری که سخن از امامت و خلافت و چگونگی تعیین و نصب آن در جامعه مطرح بود و نظرهای گوناگونی عرضه می‌شد درباره امام که همان انسان کامل و موحد است می‌فرماید: «الامام واحد دهره، لایدانیه احد، ولا یعادله عالم، ولا یوجد له بدل و لا له مثل، و هو بحیث النجم من أیدی المتنازلین، این العقول من هذا، و این الاختیار من هذا»؛^۱ «امام یگانه دهر خود است به گونه‌ای که کسی را به منزلت او راه نیست، و او همانند ستارگان آسمان برتر از دسترس جویندگان است. یعنی عقل آدمیان را کجا به جایگاه او راه است، تا قدرت تشخیص و انتخاب او را داشته باشد. به این معنا که تشخیص امام در قدرت خداوند سبحان است».

مقدمه دوم

ذات واجب به هیچ وصفی حتی وصف اطلاق محدود نمی‌شود. لذا اطلاق، وصف ذات نبوده بلکه عنوان آن می‌باشد. و اما اولین تعیین و ظهور او همان وحدت حقیقی است که دارای دو چهره واحدیت و احدیت می‌باشد، و وحدت حقیقی به جهت سعه و گستردگی خود همه موجودات را فرا می‌گیرد. و چون

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۱.

موجود به دو قسم واحد و کثیر تقسیم شده و غیریت از احکام کثرت است که به دو گونه ذاتی و غیر ذاتی منقسم می‌شود. و غیریت ذاتی که همان تقابل است به چهار قسم تقسیم می‌گردد، وحدت حقیقی، جمیع این اقسام و از آن جمله جمیع متقابلات و حتی اموری را که از تناقض برخوردار هستند فرامی‌گیرد.

مقدمه سوم

هویت مطلقه خداوند چون در مقام ظهور، احکام وحدت بر آن غلبه دارد لذا کثرت نه تنها مقهور بلکه محو می‌گردد.

عوامل سه گانه عقلی، مثالی و طبیعی که ره آورد ظهور عینی لوازم اسماء و صفات هستند با اظهار احکام متکثره خود در تفصیل عینی و متفرقات فعلی، احکام وحدت حقیقی را مخفی و پوشیده می‌دارند. پس حق گرچه در مقام ظهورات ذاتی وحدت قاهره و در ظهورات متکثره فعلی تعینات خاصه را اظهار می‌دارد، لکن آن وحدت بدون کثرت، و این کثرت بدون وحدت است. از این رو برای ارائه ذاتی که در این دو مقام به نحو تفصیل و وحدت ظهور کرده است مظهر کاملی را که واجد جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و مشتمل بر جمیع حقایق سرّی از اسماء ذاتی و اسماء صفاتی و فعلی باشد طلب می‌نماید، و این مظهر همان انسان کامل است.

نتیجه: چون در وحدت ذاتی مجالی برای اسماء تفصیلی نیست، زیرا که تفصیل نحوه‌ای از کثرت است و هرگونه کثرتی در آنجا مقهور است و در مظاهر تفصیلی که در عالم خارج ظاهر می‌شوند، احکام کثرت غالب بر وحدت و احکام آن است، یعنی وحدت ذاتی در این مظاهر ظهوری ندارد، پس فرمان

الهی مقتضی صورتی اعتدالی است که در آن وحدت ذاتی و یا کثرت امکانی بر یکدیگر غلبه نداشته باشند، تا آن که بتواند برای حق مظهري از جهت اسماء تفصیلیه و وحدت حقیقیه آن باشد. و آن صورت اعتدال که از عدالت کبری برخوردار است همان انسان کامل است که احاطه بر جمیع مراتب مطلقه ذاتی و مقیده کونی دارد و از یک سو به واحدیت که در دایره عالم الوهیت و فوق آن است مرتبط است و از دیگر سو به عالم طبیعت وابسته است.

انسان کامل از جهت اول دو قوس نزول و صعود را پی نهاده و به مصداق: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۱ به مقام قرب نهایی بار یافته و از این طریق به دلیل وساطتی که در اعطای فیض به ماسوی دارد مظهر ربوبیت حق شده است.

امام باقر علیه السلام با توجه به این مقام است که در تفسیر آیه کریمه: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۲ می فرماید: «نحن الأسماء الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفتنا»^۳ «ما همان اسماء حسنی هستیم که خداوند هیچ عملی را بدون معرفت ما قبول نمی کند».

از سوی دیگر انسان کامل به مصداق: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^۴ در عالم طبیعت به سر برده و با دیگران اکل و مشی نموده و بر عبودیت و بندگی خود افتخار می نماید. گستره وسعه انسان کامل نسبت به جمیع مراتب، دلیل واضح این گفتار

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۱. سوره نجم، آیات ۹ - ۸.

۳. نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۰۳، به نقل از کافی.

۴. سوره فصلت، آیه ۶.

مولی الموحدين امام علی علیه السلام است که: «ما لله آية اکبر منی» یعنی خدای را آیت و نشانی بزرگتر و برتر از من نیست.

قابلیت انسان برای پذیرش و بُعد متقابل موجب شده است تا برخی از آدمیان در نهایت شرافت و اوج ظهور قرار گرفته و برخی دیگر در پایین‌ترین و نازل‌ترین مراتب واقع شوند.

یکی چون پیامبر خاتم به لحاظ وحدت و اطلاق خود صدرنشین کائنات می‌گردد، و دیگری چون ابوجهل به نازل‌ترین درجات سقوط می‌کند.

از آن جهت که هر نامی دارای مظهر است، «وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» از اسماء خداوند سبحان است، انسان کامل به دلیل جامعیت بی مانند خود، مظهر این اسم شریف می‌باشد لذا در حضرات دیگر مانندی ندارد.

از احتجاجی که هشام بن حکم با عمرو بن عبید دارد می‌توان این نظر را که وحدت عالم به انسان کامل حاصل می‌شود استفاده نمود؛ زیرا او در این احتجاج از امام به منزله قلبی یاد می‌کند که عهده دار پیوند و اتصال اعضا و اجزاء پراکنده یک بدن واحد و تنظیم‌کننده ادراک‌های قوای ادراکی آن است. و امام با تأیید خود بر برهان او صحه می‌گذارد.^۲

آیت الله حسن زاده آملی در ارتباط با این دلیل می‌فرماید: «بر مبنای تحقیق اهل شهود که واحد شخصی بودن وجود است هر جا که سلطان بودن

۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۰۶، روایت ۲، باب ۱۱.

۲. رجوع شود به تمهیدالقواعد ابن ترکه، ص ۱۷۲، با شرح آن (تحریر تمهیدالقواعد) از آیت الله جوادی آملی، ص ۵۴۸ - ۵۵۵.

وجود است هر جا که سلطان وجود نزول اجلال فرمود عساکر اسما و صفاتش در معیت او بوده بلکه در زیر علم عزت او سبحانه می باشند...

اسمای حسنی که خارج از حدّ احصایند تعینات شئون الهی و خصوصیات نسب علمیه و صور عینیّه او هستند که عین ظاهر او سبحانه و شأن باطن او تعالی شأنه است چه این که حقّ حسب عین احدی و به حسب اسماء کثیر است، و کون در لسان صدق این فریق جمع بین آندو است، و انسان کامل که جامع آثار کلّ اسماء است کون جامع است که مراتب جامعه بین صفات قدم و حدثان یعنی برزخ بین وجوب و امکان است.

تجلی حقّ متحقق به کمال ذاتی متوقف بر ظهور است هر چند به حسب ذاتش منزّه از استکمال به مصالح و اغراض و غنی از عالمین است. و مظهر اتمّ آن مربوط به اسم شریف الله است که قبله و قدوة جمیع اسماء و غایت حرکت وجودی و ایجادی و کمال عالم کون طبیعی، و مقصد نهایی قوافل نشأة عنصری اعنی انسان کامل است که آخر مظاهر است و از اینجا غرض و سرّ یاد شده حاصل می گردد فافهم»^۱.

و نیز در جایی دیگر می فرماید: «اهل تحقیق بر مبنای رصین وحدت شخصی وجود بر این عقیدت راسخ اند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است، و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است. پس تمام حقایق عقلانیه و دقایق برزخیّه آنها که گاهی به عقل و گاهی به شجره و گاهی به

۱. حسن زاده آملی، نهج الولاية، ص ۲۰ - ۲۱.

کتاب مستور، به عبارات و اسامی مختلفه مذکور می‌شود تماماً نفس حقیقت انسان کامل است که بر حسب هر درجه‌ای از درجات، تعیین خاص و اسم مخصوص حاصل نموده، و بدین جهت حقیقت انسان کامل را جائز است که آثار تمامی آن تعینات را به حقیقت خود اسناد دهد.^۱

ابن فناری در فصل پنجم تمهید جمله‌ای از کتاب (مصباح الانس) در این جهت نقل کرده که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

وی پس از تقدیم چند اصل در امکان این که یک شیء به دو اعتبار مظهر و ظاهر می‌شود می‌گوید: «فالانسان الكامل مظهر له من حیث الاسم الجامع، و لذا كان له نصيب من شأن مولاه، فاذا تحقق بمظهرية الاسم الجامع كان الروح من بعض حقائقه اللازمة، فيظهر في صور كثيرة من غير تقييد و انحصار، فيصدق تلك الصور عليه و يتصادق لاتحاد عينه، كما يتعدّد لاختلاف صوره»؛^۲ «انسان کامل مظهر خداوند از حیث اسم جامع است و لذا برای او بهره‌ای از شأن مولایش می‌باشد. و هنگامی که به مظهریت اسم جامع تحقق پیدا نمود از بعض حقایق لازم خداوند متأثر خواهد شد، و لذا به صورت‌های گوناگونی ظهور پیدا می‌کند بدون هیچ قید و انحصاری، و آن صور بر او صدق کرده هر دو بر یکدیگر تصادق دارند به جهت اتحاد عینش، همان‌گونه که به جهت اختلاف صورش با یکدیگر تعدد پیدا می‌کنند».

و نیز صدرالمتألهین در کتاب مفاتیح می‌گوید: «انّ الانسان الكامل حقيقة واحدة، و له أطوار و مقامات و درجات كثيرة في القيود، و له بحسب كلّ

۱. نهج الولاية، ص ۲۷.

۲. مصباح الانس، ص ۳۷.

طور و مقام اسم خاص؛ «انسان کامل حقیقت واحدی است، و برای او طورها و مقامات و درجات زیادی در قیود است. و برای او به حسب هرطور و مقامی اسم خاص است».

و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «النفس الانسانیّة من شأنها أن تبلغ الى درجة يكون جميع الموجودات أجزاء ذاتها، و تكون قوتها ساریة فی الجميع، و يكون وجودها غاية الكون و الخلیفة»؛ «نفس انسانی به حدی است که شأنیت رسیدن به درجه‌ای را دارد که جمیع موجودات اجزای او باشند، و قوت او جاری در جمیع موجودات شود، و نیز وجود او غایت و هدف عالم و خلائق گردد».

و نیز در موضع دیگر می‌گوید: «واعلم انّ الباری تعالی وحدانی الذات فی اوّل الأوّلین، و خلیفة الله مرآتی الذات فی آخر الآخرین، كما بدأکم تعودون. فالله سبحانه ربّ الأرض و السماء، و خلیفة الله مرآة یظهر فیها الأسماء، و یری بها صور جمیع الأشياء»؛ «و بدان که خداوند باری تعالی وحدانی الذات در اوّل الأوّلین، و خلیفة الله و مرآتی الذات در آخر الآخرین است، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿كَمَا بَدَأُكُمْ تَعُودُونَ﴾^۱ پس خداوند سبحان ربّ زمین و آسمان است، و خلیفة الله آینه‌ای است که اسماء الهی در آن ظهور پیدا کرده و جمیع صور اشیاء به آن دیده می‌شود».

۴ - برهان علت غایی

قبل از تبیین برهان علت غایی لازم است که به مسأله غایتمندی افعال خداوند اشاره‌ای نماییم که دخالت تامی در برهان دارد.

یکی از مسائل عمومی افعال الهی که در علم کلام مطرح می‌شود این است که، آیا افعال خداوند دارای غایت و غرض است یا آن که بدون هیچ غایت خاصی انجام می‌پذیرد؟

با تأمل در افعال اختیاری و هدفمند خود در می‌یابیم که ما در چنین افعالی ابتدا غایتی را برای خود در نظر می‌گیریم که از طریق وصول به آن می‌توانیم نیازی را از خود برطرف کنیم، تصوّر این غایت در ذهن ما قبل از انجام فعل، ما را برمی‌انگیزاند تا به انجام آن اقدام ورزیم و از این رهگذر به منفعتی دست یابیم. بنابراین در افعال ما دست کم دو خصوصیت وجود دارد: نخست آن که غایت فعل در جهت رفع نیازها و کمبودهای فاعل است و فاعل از طریق انجام فعل استکمال می‌یابد. خصوصیت دوم آن است که تصوّر غایت قبل از انجام فعل، در انجام آن تأثیر می‌گذارد و فاعل را برای ارتکاب فعل برمی‌انگیزاند.

اینک باید در نظر داشت وقتی سخن از غایتمندی افعال الهی در میان است مقصود ما مشابهت آن با افعال انسان‌ها نیست. به عبارت دیگر دو ویژگی یادشده به هیچ وجه در فعل خداوند وجود ندارد؛ زیرا:

اولاً: غایت افعال خداوند رسیدن به کمال نیست؛ زیرا فاعل، (یعنی ذات مقدس الهی) کامل مطلق است و نقصی ندارد تا بخواهد از طریق فعل خود آن را برطرف سازد، بلکه غایت افعال الهی به مخلوقات او بازمی‌گردد و در جهت استکمال مخلوقات اوست.

ثانیاً: چنین نیست که تصوّر غایت فعل سبب انجام آن گردد، زیرا علم خداوند از سنخ علم حصولی که ملازم با تصوّر مفاهیم باشد، نیست؛ بلکه ذات الهی به گونه‌ای است که به دلیل کمال مطلق خود مقتضی رساندن مخلوقات خود به کمال مطلوب آنها می‌باشد.

بدین ترتیب مقصود ما از غایتمند بودن فعل خداوند این است که فعل او مشتمل بر مصالح و منافی است که به مخلوقات او بازمی‌گردد و چنین نیست که انجام و ترک آن به لحاظ منافع آفریدگار او علی السوئّه باشد. از این رو، غایت در افعال الهی غایت فعل است نه غایت فاعل؛ زیرا ذات خداوند کامل مطلق و غنی است و هیچ غایتی برای آن قابل تصوّر نیست.

دلیل غایتمندی افعال الهی

متکلمین بر این ادّعا که افعال خداوند دارای غایت و غرض است ادلّه متعددی اقامه کرده‌اند که به ذکر یک استدلال اشاره می‌کنیم:

فعلی که فاقد غایت باشد عبث و لغو است، و انجام فعل عبث عقلاً قبیح می‌باشد، و از آنجا که بر اساس اصل حسن و قبح عقلی ارتکاب کار قبیح از سوی خداوند محال است، ممکن نیست افعال او عبث باشد.

در نتیجه، تمام افعال الهی غایتمند و دارای غرض است.

عرفا و فلاسفه اسلامی غایتمند بودن افعال الهی و ترسیم غایت و هدف از افعال او را طور دیگری ترسیم می‌کنند، به این بیان که آنها با تمسک به قاعده: (النهایات هی الرجوع الی البدایات)، و تمسک به آیه شریفه: ﴿إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ علت خلق را ابتهاج ذاتی خداوند نسبت به تجلّیات خود

می‌دانند که در نتیجه در باب افعال الهی طبق نظر عرفا علت غایی و فاعلی یکی است که همان خداوند متعال باشد و به تعبیر دیگر وحدت فاعل و غایت.^۱

قرآن و غایتمندی افعال خداوند

قرآن کریم در آیات متعددی بر حکیمانه بودن افعال الهی و عبث نبودن آن تأکید می‌کند. برای نمونه می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛^۲ «آیا پنداشتید که شما را بی‌هوده آفریدیم و این که شما به سوی ما باز نمی‌گردید؟»

در آیه دیگر نیز سخن از حکیمانه بودن آفرینش آسمان‌ها و زمین و موجودات میان آن‌هاست: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾؛^۳ «و آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است به بازی نیافریدیم».

تبیین برهان علت غایی

حکما و فلاسفه الهی در حکمت متعالیه می‌گویند: در قوس صعود از هیولی تا وجود محض هر مرتبه عالی، غایت و ثمره برای مرتبه دانی و پایین‌تر است. و به عبارت دیگر: در اجزاء قوس صعود جزء متقدم مقدمه برای جزء متأخر است و هر جزء متأخر نیز ثمره برای جزء متقدم می‌باشد.^۴

۱. رجوع شود به اسفار، ج ۲، میحث علت غایی، منظومه، مقصد ۷ مبحث علت و معلول.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳. سوره دخان، آیه ۳۸.

۴. رجوع شود به بحث علت غایی در فلسفه از نه‌ایة الحکمة و دیگر کتب فلسفی.

مثلاً گیاه در قوس نزول مقدمه است، برای وجود حیوان، و حیوان مقدمه است، برای وجود انسان؛ زیرا انسان اشرف از حیوان است. ولی در قوس صعود، انسان به منزلهٔ ثمره و غایت برای وجود حیوان است، و حیوان نیز به منزلهٔ ثمره و نتیجه برای گیاه و گیاه نیز به منزلهٔ ثمره برای جماد می‌باشد. و نیز در حکمت متعالیه ثابت شده که نتیجه، علتِ فاعلیتِ فاعل است. و به عبارت دیگر: علتِ غایی مؤخر در وجود و مقدم در تصور است و غایت نیز به وجود علمیش مبدأ برای فاعلیتِ فاعل است.^۱

بنابراین هرگاه در عالم خلقت، انسانی نباشد خلقت حیوان و وجود او لغو است. و همچنین اگر حیوان موجود نباشد خلقت گیاه لغو است و همچنین...

اختلاف در افراد انسان

هر فردی از افراد انسان ولو در صورت با افرادِ دیگر از انسان‌ها شبیه بوده و همگی از افراد نوع واحدِ منطقی می‌باشند و لذا بر تمام افراد انسان حیوان ناطق اطلاق می‌گردد، ولی در واقع و نفس الامر با یکدیگر اختلاف دارند. و لذا در روایات اسلامی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انَّ الانسان معادن كمعادن الذهب و الفضة»؛^۲ «جوهر انسان به مانند طلا و نقره با یکدیگر متفاوتند».

بنا بر این نسبت انسان کامل به بقیهٔ افراد انسان به مانند نسبت انسان است به افراد حیوان. و همان طوری که در قوس صعود، انسان ثمرهٔ وجود

۱. رجوع شود به بحث علت و معلول، فصل ارتباط علت فاعلی با علت غایی از کتاب *نهاية الحكمة و شرح منظومه و دیگر کتب فلسفی*.

۲. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۶۵، حدیث ۵۱، باب ۴۲.

حیوان است، و حیوان نیز ثمره وجود گیاه، و گیاه نیز ثمره وجود جماد، همچنین است نسبت به افراد انسان، زیرا انسان درختی است که میوه آن وجود انسان کامل است، و او کسی نیست جز وجود حضرت حجّت (عجل الله تعالی فرجه الشریف). و همان طور که خلقت درخت برای میوه دادن است نه به عکس همچنین هدف از خلقت افراد انسان همان انسان کامل است نه به عکس.

علت غایی، وجود خاتم الانبیاء

بنابر آنچه گفتیم خلقت انسان تکویناً برای انسان کامل اعمّ از انبیا و اوصیاء است، نه آن که انسان کامل برای خلقت تکوینی انسان باشد؛ زیرا انبیا علیهم السلام ثمره درخت انسانیت اند و درخت برای ثمره کاشته می شود نه بر عکس. لذا معقول نیست که انسان فدای حیوان شود، بلکه حیوان را برای انسان ذبح می کنند؛ زیرا انسان به منزله ثمره، و حیوان به منزله درخت است. همچنین معقول نیست فدا شدن حیوان برای گیاه، بلکه گیاه را برای خوردن حیوان آماده می کنند و این همان چیزی است که از او فدا شدن اخس و پست تر برای اشرف می نامند.

این مطلب به عینه برای تمام افراد انسان و حجّت های الهی جاری است؛ زیرا آن ها - طبق این برهان عقلی - تکویناً برای ما خلق نشده اند بلکه ما برای آنان خلق شده ایم، زیرا انسان کامل که همان حجّت خدا در روی زمین است ثمره درخت انسانیت بوده و انسان نیز برای خلقت تکوینی او خلق شده است.

و لذا در روایات می خوانیم: «لو بقیت الارض بغير امام لساخت»؛^۱ «اگر زمین بدون امام شود هر آینه دگرگون خواهد شد»

پس پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله اگرچه از اولاد آدم و ذریه اوست ولی در واقع حضرت آدم علیه السلام برای او خلق شده نه به عکس؛ زیرا حضرت خاتم در قوس صعود اشرف و افضل از حضرت آدم علیه السلام است. و به تعبیر دیگر حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله به منزله ذی المقدمه و ثمره، و حضرت آدم علیه السلام به منزله مقدمه و درختی است برای حضرت خاتم صلی الله علیه و آله.

لازم به تذکر است که بدانیم این بیان منافاتی با این که گفته می شود که انبیا برای هدایت بشر مبعوث شده اند ندارد؛ زیرا بعثت انبیا برای هدایت بشر صرفاً به جهت تربیت بشر است.

خلاصه برهان این شد که انسان کامل که از او تعبیر به حجت خدا بر خلق می شود چون علت غایی وجود انسان بوده و حیوان نیز علت غایی وجود گیاه، و گیاه نیز علت غایی وجود جماد است، پس تا مادامی که جماد و گیاه و حیوان و افراد انسان موجود است کشف می شود از طریق برهان اتی که باید انسان کامل نیز در خارج موجود باشد.

ضرورت وجود حجت در عالم مادی

حجت خدا باید در عالم مادی موجود باشد؛ به جهت این که انسان موجودی مادی است لذا تناسبی با موجود مجرد ندارد و نمی تواند با او ارتباط

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، حدیث ۱۰، بصائر الدرجات، ص ۴۸۸، حدیث ۲، باب ۱۲، غیبت نعمانی، ص ۱۳۸، باب ۸، حدیث ۸، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱.

حاصل نموده و از او استفاده نماید؛ زیرا بین مفید و مستفید باید تناسب و سنخیت در عالم امکان باشد در حالی که بین موجود مادی محض و موجود مجرد محض هیچ نوع تناسب و سنخیتی نیست. از این بیان نتیجه می‌گیریم که حجت خدا باید در زتی مادی و جسم باشد تا برای عموم بشر قابل استفاده باشد. لذا در قرآن کریم می‌خوانیم: که خداوند در جواب کسانی که درخواست فرشته نموده‌اند فرمود: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَشَرُ عَلَيْهِمْ مَا يُلَبَسُونَ﴾^۱؛ «و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را به صورت مردی درمی‌آوردیم و امر او را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم».

آیت الله حسن زاده آملی در این رابطه می‌فرماید: «عالم کارخانه عظیم انسان‌سازی است که اگر این چنین انسان؛ یعنی انسان بالفعل که از آن تعبیر بر انسان کامل می‌شود تولید نکند عبث در خلقت لازم می‌آید، اما خلقت سایر مکنونات به طفیل اوست.

تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هرچه باشد همه فرع توست.

شیخ رئیس در «مبدأ و معاد» کلامی را به کمال در این مطلب سامی است: «کمال العالم الکونی ان يحدث منه انسان، و سائر الحيوانات و النباتات يحدث اما لأجله، و اما لتلأصیح المادة، كما ان البناء يستعمل الخشب فی غرضه، فمافضل لایضیعه، بل يتخذة قیساً و خلالاً و غیر ذلك. و غاية کمال الانسان أن يحصل لقوته النظرية العقل المستفاد، و لقوته العملية العدالة، و هیهنا يتختم الشرف فی عالم المواد»^۲؛ «حاصل این‌که مقصود از خلقت

۱. سوره انعام، آیه ۹.

۲. نهج الولاية، ص ۲۲ - ۲۳.

منحصر در انسان کامل است، و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات از جهت احتیاج به ایشان در معیشت و انتفاع به آنها در خدمت است و تا آنکه مواد ضایع و مهمل نگردد صاف و زبده مواد خلقت انسان گردیده است؛ چه حکمت الهیه و رحمت ربانیه اقتضا می کند که هیچ حقی از حقوق فوت نشود، بلکه هر مخلوقی به قدر استعداد خود به سعادت برسد. پس مبنای قویم حکیم، انسان کامل غایت عالم کونی است، و نشأه عنصری هیچگاه از چنین انسانی خالی نیست فافهم».

۵- برهان واسطه در فیض

مسأله فیض و وساطت در آن از زمان‌های گذشته مورد بحث و نظر بوده است. این بحث در فلسفه ماقبل از اسلام خصوصاً فلسفه افلاطونی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و همچنین نزد فلاسفه اسلامی امثال فارابی و میرداماد و دیگران نیز مطرح بوده است.

در عرفان اسلامی خصوصاً عرفان نظری این بحث به چشم می‌خورد. از میان عرفای اسلامی محیی الدین را می‌نگریم که او معتقد به فیض اقدس و فیض مقدس است؛ زیرا او می‌گوید: وجودی که حقیقتی ازلی و واحد است دو نوع تجلی دارد:

۱- تجلی‌ای که به موجب آن اعیان موجودات در عالم غیب ثابتند که از آن تعبیر به «اعیان ثابته» می‌کند.

۲- تجلی‌ای که به سبب آن اعیان ثابته در عالم حس ظهور و بروز پیدا می‌کند. بر تجلی اول اطلاق عنوان (فیض اقدس) و بر تجلی دوم اطلاق عنوان (فیض مقدس) می‌کند.

آیت الله حسن زاده آملی در این رابطه می‌فرماید: «فیض الهی منقسم به اقدس و مقدس است و مقدس مترتب بر اقدس است، چه اقدس عبارت از تجلی حقی ذاتی موجب وجود اشیاء و استعدادهاى آنها در حضرت علمیه است، چنان‌که خود فرمود: «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف».

و فیض مقدس عبارت از تجلیات اسمائیه است که موجب ظهور آنچه را که استعدادات اعیان ثابته در خارج اقتضا دارد می‌باشد.

و به بیان دیگر: به فیض اقدس اعیان ثابت و استعدادات اصلیه آنها حضرت علمیه حاصل می‌شود، و به فیض مقدس آنچه را که آن اعیان ثابت با لوازم و توابعشان در خارج اقتضا می‌کند حاصل می‌گردد، لذا در وجه تسمیه فیض به اقدس گفته‌اند که اقدس است از این که فیض غیرمفیض باشد و یا اقدس از شوائب کثرت اسمائیه و نقائص حقایق امکانیه است، به خلاف فیض مقدس»^۱.

فیض الهی - به شکل عام - به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- فیض خلق و تکوین.

۲- فیض هدایت و تشریح

هدف ما در این بحث به اختصار پیرامون واسطه در فیض به هر دو قسم

است. لذا بحث را به دو قسم تقسیم می‌نماییم:

۱ - وساطت در فیض تکوین

۲ - وساطت در فیض تشریح.

الف - واسطه در فیض تکوین

فلاسفه برای عالم چهار مرحله ذکر کرده‌اند:

۱ - عالم ربوبی.

۲ - عالم عقل

۳ - عالم مثال.

۴ - عالم طبیعت.

عالم طبیعت عالمی است که موجودات آن تمام آثار جسم از قبیل: رنگ و شکل و ابعاد سه گانه طول و عرض و عمق را دارا است.

عالم مثال: عالمی است که موجودات آن بعضی از آثار جسم از قبیل: رنگ و شکل (صورت) را دارا می‌باشند.

عالم عقل: که مجرد بوده و فاقد هرگونه آثار جسمانی است.^۱

فلاسفه قائل به عقول ده گانه هستند که خداوند علت فاعلی و قریب عقل اوّل است. و عقل دوم معلول عقل اوّل و همچنین... و در نهایت، عقل دهم علت فاعلی برای عالم مثال است، و عالم مثال نیز علت است برای عالم طبیعت و ماده؛ زیرا عالم، عالم اسباب و مسببات است و خداوند این نظام را بر اساس یک سری اسباب و مسببات ایجاد نموده است.

پرسش: اگر کسی سؤال کند که چرا خداوند مستقیماً و بدون سبب و واسطه عالم طبیعت را ایجاد نکرده است؟

پاسخ: در جواب می‌گوییم: به جهت این که بین عالم ربوبی و عالم ماده سنخیت وجود ندارد؛ لذا خداوند عقل اوّل را آفرید که سنخیت با عالم ربوبی دارد و همچنین... و عقل دهم را علت برای عالم مثال قرار داد تا سنخیت بین علت و معلول حفظ گردد.

از میان موجودات عالم ماده تنها انسان است که سنخیت با عالم مثال را داراست نه موجودات دیگر عالم ماده، زیرا سنخیت تنها بین این دو موجود است. و برای ایجاد سنخیت کامل احتیاج به انسان کامل است؛ زیرا او واسطه فیض بر مجموعه انسان‌های دیگر است.

۱. رجوع شود به نه‌ایة الحکمة، فصل عوالم وجودی، اسفار، ج ۷، بحث فعل الهی.

افاضه فیض الهی با واسطه

نزد عرفا بحث است که آیا افاضه بر موجودات بدون واسطه انجام می‌پذیرد یا این‌که بدون واسطه امکان ندارد؟

حق این است که فیض الهی به موجودات بدون واسطه انجام نمی‌پذیرد به جهت لزوم سنخیت بین علت و معلول و مفیض و مفاض علیه، و واسطه فیض نیز فیض است بلکه حقیقت و جوهر فیض است. و حقیقت ولایت مطلقه، هم فیض الهی است و هم واسطه رسیدن فیض خدا به موجودات دیگر است. نفس ولی خدا ظرف مشیت خدا و مبدأ جریان فیض الهی است.

به عبارت دیگر: عالم، عالم اسباب و مسببات است و وجود ولی خدا علت فیض خداست بر سایر موجودات.

شیخ فلاسفه اسلام ابوعلی سینا در کتاب «الشفاء» در فصلی که راجع به امام و خلیفه دارد و مقامات و مراتب باطنی و اخلاقی و علمی انسان کامل را گزارش می‌دهد، می‌گوید: «... ومن فاز مع ذلك بالخواص النبویة کاد یصیر رباً انسانياً... و کاد أن تُفوّض الیه امور عبادالله... و هو سلطان العالم الارضی و خلیفة الله فیهِ»؛^۱ «و هرکس علاوه بر آنچه امام و خلیفه گفته شد دارای خواص پیامبری باشد چنین کسی ربّ النوع انسان تواند بود... و امور بندگان خدا به دست او سپرده تواند شد. و اوست فرمانروای جهان خاکی و هم او خلیفة الله است در زمین».

روشن است که مقصود از «العالم الارضی» جمیع کائنات ارضی است که

۱. الشفاء، پایان الهیات.

تحت استیلای ولایتی امام است. چنان که از تعبیر «رباً انسانياً» نیز استفاده می شود که مقصود، صاحب تأثیر بودن است در تربیت صورت نوعیه. و تعبیر «تفویض الیه امور عبادالله» هم شامل ولایت تکوینی می شود و هم ولایت تشریحی. فیلسوف میرداماد حسینی نیز حقیقت یاد شده را با تأیید و تأکید در «القبسات» نقل کرده است.^۱

و از این بیانات حدیث معروف به حدیث «لولاک لما خلقت الأفلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمة لما خلقتکما»؛ «اگر تو ای پیامبر نبودی افلاک را خلق نکرده بودم و اگر علی نبود تو را خلق نکرده بودم و اگر فاطمه نمی بود شما دو نفر را نیافریده بودم». روشن می شود؛ زیرا همان طور که در روایت آمده پیامبر ﷺ همان عقل اول است و علی بن ابی طالب ﷺ که سنبل مقام امامت و یازده امام دیگر است و امامان دیگر اگر این ها نمی بودند خلقت پیامبر لغو بود؛ زیرا این انسان ها از همه جهت کامل و سبب فیض الهی بر عالم ماده و افلاک اند. و حضرت زهرا ﷺ نیز مرج البحرین و حلقه وصل بین عالم عقل و نبوت یا عالم امامت و انسان کامل است. و لذا اگر حضرت زهرا نمی بود خلقت پیامبر ﷺ و علی ﷺ نبود. و این مطلب در فیض تکوین و تشریح هر دو جاری است.

در زیارت جامعه می خوانیم: «وبکم ينزل الغيث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه»؛ «و به وسیله شما (اهل بیت)، فرو فرستد باران را، و به وسیله شما نگه دارد آسمان را که بر زمین نیفتد جز به اذن خداوند.»

۱. کتاب القبسات، ص ۳۹۷.

مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در کتاب «لقاءالله» می‌فرماید: «در اخبار معتبره وارد شده که فرموده‌اند: «نحن الاسماء الحسنی». و مراد از این اسماء قطعاً اسم لفظی نیست بلکه اسم عینی خواهد بود چنان‌که از اخبار معلوم می‌شود خداوند اسماء عینیّه غیر لفظیه دارد که با آن‌ها در عالم کارها می‌کند. و خداوند جلّ جلاله با آن اسماء در عوالم تجلی می‌کند و تأثیراتی در عالم واقع می‌گذارد، بلکه وجود همه عالم از تجلیات اسماء الهیه است، چنانچه در ادعیه ائمه معصومین خیلی وارد شده است: «وباسمک الّذی تجلّیت به علی فلان و علی فلان... و باسمک الّذی خلقت به السموات و الارض» و در دعای کمیل است: «وباسمائک الّتی ملئت أركان کلّ شیء».^۱

و نیز می‌بینیم که حضرت آدم علیه السلام به واسطه متوسّل شده و به حقّ اولیایش از خداوند تقاضای قبولی توبه خود را دارد. قرآن کریم می‌گوید: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»؛^۲ «پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرش توبه او گردید». و کلماتی که حضرت آدم به آن‌ها متوسّل شد همان ذوات مقدسه چهارده معصوم یا پنج تن آل عبا است.

سیوطی در «درالمنثور» از ابن عباس نقل می‌کند که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودم از کلماتی که حضرت آدم علیه السلام از پروردگارش تلقی نمود، و خداوند نیز توبه او را قبول کرد آن کلمات چه بوده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را به حقّ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام قسم داد تا توبه او را بپذیرد. و توبه او پذیرفته شد.^۳

۱. رساله لقاءالله، ص ۱۰ - ۱۱. ۲. سوره بقره، آیه ۳۷.

۳. درالمنثور، ج ۱، ص ۶۰، مناقب ابن المغازلی شافعی، ص ۶۳، حدیث ۸۹ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۶۳.

ب - واسطه در فیض تشریح

همان طوری که فیض خلق و تکوین احتیاج به واسطه دارد فیض هدایت و تشریح نیز محتاج به واسطه است؛ زیرا خود هدایت و تشریح فیض عظیم است و این فیض نیز احتیاج به واسطه‌ای دارد که اهلیت قبول این فیض را داشته باشد و آن نیست مگر نفوس قابلی که صلاحیت برای پذیرش وحی و هدایت آیات الهی و تبلیغ و تعلیم آن به بشر را دارا باشد؛ زیرا انسان به تنهایی قدرت و استطاعت درک معارف الهی بدون واسطه تعالیم آسمانی را ندارد، به جهت این که عقل تنها چراغ راه است، در صورتی که راه به او نشان داده شود انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند، ولی عقل به تنهایی نمی‌تواند راه اصیل را کشف نماید. و اگر نیز قدرت بر کشف راه را داشته باشد ممکن نیست که ضمانت بر استقامت در راه را به انسان بدهد.

و لذا است که عقل احتیاج به امداد غیبی و توجیه دارد، همان گونه که چراغ دائماً احتیاج به روغن یا نفت دارد تا بتواند پرتوافکنی نماید. این واسطه تشریح در شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان مرتبه کامل ولایت و رسالت متبلور شد و بعد از او در ائمه اطهار علیهم السلام تبلور یافت.

۶- برهان امکان اشرف

حکما قاعده‌ای دارند به نام قاعدهٔ امکان اشرف که در ابتدا به توسط اشراقیین تأسیس گشت، و لکن بعد از برهه‌ای از زمان این قاعده به دست مشائین رسید و با اقامهٔ دلیل برهانی شد.

در حقیقت این قاعده را همان طوری که صدرالمتألهین شیرازی می‌گوید باید قاعدهٔ ممکن اشرف نامید؛ زیرا اشرفیت و اخسیت عارض بر ممکن و از حالات ممکن است نه امکان.

خلاصهٔ این برهان از این قرار است که وجود و حیات و علم و قدرت و رحمت و سایر کمالات از مبدأ فیاض به موجود اخس نمی‌رسد مگر این که در مرتبهٔ سابق به موجود اشرف رسیده باشد. مثلاً چراغی که نزد ما روشن است ابتدا مکانی که نزدیک اوست از نور او استفاده می‌نماید و بعد مکانی که دورتر است و همینطور تا هر جا که نور چراغ به آنجا برسد. و محال است که نور چراغ به مکان متأخر برسد قبل از آن که مکان متقدم را روشن نموده باشد زیرا این عمل طفره است که در فلسفه بطلان آن به اثبات رسیده است.

این مسأله در امور ظاهری و حسی، روشن و واضح است. و اما در امور غیرحسی از قبیل وجود و حیات و علم و قدرت و تمام کمالات غیرمتناهی که از ذات اقدس الهی تجلی نموده و بر ماهیات ممکنه گسترش می‌یابد در ابتدای امر از این کمالات، ماهیاتی بهره می‌برند که در رتبه اشرف و اقدم از سایر ماهیات باشند و بعد از آن ماهیاتی که از حیث رتبه پایین‌ترند...

علامه طباطبایی در این رابطه می‌فرماید: «معنی و مفهوم قاعدهٔ اشرف آن

است که ممکن اشرف باید در مراتب وجود اقدم و بیشتر باشد از ممکن اخس، لذا باید ممکنی که اشرف از اوست باید قبل از او موجود باشد. این قاعده مورد توجه جمعی از حکما واقع شده و تعدادی از مسائل عقلی و حکمی را نیز بر آن استوار نموده‌اند.

ملاصدرا بر این قاعده این چنین استدلال می‌کند که اگر ممکن اخس از طرف خداوند متعال موجود شده است باید قبل از او ممکن اشرف موجود شده باشد، و الا اگر جایز می‌بود که همزمان با ممکن اشرف ممکن اخس موجود باشد لازم می‌آید که دو چیز در یک مرتبه برای یک ذات از یک جهت از واجب لذاته صادر شود و حال آن که این امر محال است. و اگر بگویید که جایز است که موجود اشرف بعد از موجود اخس و به واسطه موجود شود لازم می‌آید که معلول، اشرف از علت بوده و اقدم از علت نیز باشد که این امر نیز محال است...

آن‌گاه ایشان می‌فرماید: ممکن است که بر این امر استدلالی واضحتر از این نمود، و آن این که شرافت و خستگی که ذکر شد هر دو وصف وجودند که مرجعشان به شدت و ضعف به حسب مرتبه وجود است، پس بازگشت این دو به علیت و معلولیت است، و بازگشت علیت و معلولیت نیز به این است که یک شیء که همان علت است موجودی است مستقل فی نفسه و شیء دیگری که همان معلول است موجودی است رابطی و قائم به غیرو موجود فی غیره. پس هر مرتبه‌ای از مراتب وجود متقوم به مافوق خود و قائم به او بوده و اخس از اوست، و از طرفی نیز مقوم مادون خود و مستقل به نسبت به او و اشرف از اوست. لذا اگر دو ممکن فرض شود که یکی از حیث وجود اشرف از دیگری

است و دیگری اخس، واجب است که موجود اشرف قبل از موجود اخس وجود یابد، و الا لازم می آید که موجود اخس فی نفسه مستقل بوده و هیچ ارتباط و تقومی به موجود اشرف نداشته باشد در حالی که ثابت نمودیم که موجود اخس ارتباط و تقوم وجودی به موجود اشرف دارد و این خلف فرض است.^۱

انسان، موجود اشرف

انسان، اشرف مخلوقات است؛ به جهت این که او اشرف از حیوان است؛ زیرا حیوان قوه عاقله و تکامل ندارد به خلاف انسان، و حیوان اشرف از گیاه است، زیرا گیاه حواس پنجگانه ظاهری و قوای باطنی ندارد به خلاف حیوان که دربرگیرنده حواس ظاهری و قوای باطنی است. و گیاه اشرف از جماد است؛ زیرا گیاه قدرت نمو دارد بر خلاف جماد. و به حکم قاعده امکان اشرف محال است وجود از مبدأ فیاض به جماد برسد قبل از آن که در رتبه سابق به گیاه رسیده باشد، و همچنین به گیاه برسد قبل از آن که در رتبه سابق به حیوان رسیده باشد، و همچنین به حیوان برسد قبل از آن که در رتبه سابق به انسان رسیده باشد، و همچنین محال است که وجود و حیات و علم و قدرت و جمال و جلال و... از مبدأ فیاض به افراد انسان برسد قبل از آن که این کمالات به انسان کاملی که حجت خداوند بر زمین است رسیده باشد.

بنابراین قاعده تا مادامی که فردی از افراد بشر در خارج موجود است باید فردی دیگر به نام انسان کامل و حجت خداوند در کنار بشر روی زمین موجود باشد تا زمین خالی از حجت نگردد. و پرواضح است که آنچه وجودش از

حجت خدا ضروری است وجود مادی است نه وجود تجرّدی او، زیرا غرض و هدف و مقصود از حجّت خدا به وجود مادی حاصل می‌شود نه به وجود تجرّدی. و به همین جهت است که در اخبار می‌خوانیم که هیچ گاه زمین از حجّت خالی نبوده و نخواهد بود.

کلینی به سندش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «الحجة قبل الخلق ومع الخلق وبعد الخلق»؛^۱ «حجّت قبل از خلق و با خلق و بعد از خلق خواهد بود». و نیز به سندش از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «لو انّ الامام رفع من الأرض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله»؛^۲ «اگر امام ساعتی از روی زمین مرتفع شود زمین با اهلیش دگرگون شده همان‌گونه که دریا با اهلیش زیرورو می‌شود».

و نیز به سندش از ابی حمزه ثمالی نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: «أتبقى الأرض بغير امام؟»؛ «آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟» حضرت فرمود: «لو بقيت الأرض بغير امام لساخت»؛^۳ «اگر زمین بدون امام شود دگرگون خواهد شد».

و نیز به سندش از ابن طیار نقل می‌کند که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود: «لو لم يبق في الارض الا اثنان لكان احدهما الحجّة»؛^۴ «اگر در روی زمین غیر از دو نفر نباشد هرآینه یکی از آن دو نفر امام خواهد بود».

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۴. ۲. کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۲.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۰؛ بصائر الدرجات، ص ۴۸۸، باب ۱۲، ح ۲، غیبت نعمانی، ص

۱۳۸، باب ۸، ح ۸، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱، باب ۲۱، ح ۱، غیبت طوسی، ص ۱۳۲.

۴. کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱.

سليمان جعفرى مى‌گويد: «سألت ابا الحسن الرضا عليه السلام قلت: تخلو الارض من حجة الله (الله)؟ قال: «لو خلت الأرض طرفة عين من حجة لساخت بأهلها»^۱ «سؤال نمودم از امام رضا عليه السلام كه آیا زمين از حجت خدا خالى مى‌ماند؟ حضرت فرمود: اگر زمين يك چشم به هم زدن از حجت خالى بماند با اهلش زيور و مى‌شود».

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۸۹، باب ۱۲، حدیث ۸، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، حدیث ۱۱، و...

۷- برهان عنایت

یکی از براهینی که بر وجود امام زمان علیه السلام استدلال می‌شود برهان «عنایت» است، یعنی عنایت خداوند تبارک و تعالی نسبت به تکوین و تشریح.

عنایت در لغت و اصطلاح

«عنایت» در لغت به معنای اراده و قصد آمده است و در اصطلاح برای آن تعریفات گوناگونی بیان شده است:

عنایت در مورد انسان به معنای اعتنا داشتن، کوشش کردن، همت گماردن به این‌که کار به بهترین وجه انجام گیرد تفسیر شده است، به حیثی که هیچ نقطه‌ای از نقاط آن و لو بسیار اندک و جزئی از هیچ جهت مبهم باقی نمی‌ماند و به فراموشی سپرده نمی‌شود. مثل عنایت معمار به تمام ساختمان حتی شیب گوشه حیاط منزل.

و عنایت در مورد خداوند متعال به معانی گوناگون تفسیر شده است:

شیخ اشراق می‌گوید: «عنایت، احاطه حق تعالی به چگونگی نظام کلّ و به آنچه که تمام این مجموعه بر آن است می‌باشد...»^۱

فخر رازی می‌نویسد: «عنایت، یعنی علم خداوند به این‌که اشیاء به چه حالتی باشند تا بر بهترین و کاملترین وجه واقع شوند»^۲.

صدرالمتألهین می‌نویسد: «نظام معقول که نزد حکما عنایت نام دارد مصدر همین

نظام موجود است، پس این عالم موجود در نهایت خیر و فضیلت ممکن است»^۳.

۲. المباحث المشرقیة، ج ۲، ص ۵۱۶.

۱. اللمحات، سهروردی، ص ۱۶۶.

۳. الحکمة المتعالیة، ج ۷، ص ۱۱۱.

فرق عنایت خداوند حکیم با عنایت انسان

انسان در عنایت به کار خود می‌تواند احتیاجات خود را مرتفع و نقایص خود را تکمیل نماید، ولی خداوند سبحان واجب الوجود است از تمام جهات و مستجمع جمیع کمالات، و جهان امکان، عنایت اوست، و لذا عنایت خداوند متعال به معنای دیگر است.

عنایت خداوند در علم و قدرت

حکمای اسلامی عنایت را به دو نوع تقسیم کرده‌اند:

۱ - عنایت در علم که به آن علم عنائی می‌گویند.

۲ - عنایت در فعل که به معنای اتقان و محکم نمودن آن کار است.

- علم عنائی خداوند آن است که خداوند متعال به غایت فعل و نتیجه

کارش عالم است و همین علم به نظام هستی موجب صدور آن‌ها از خدای متعال شده است.

این اصطلاح را پیروان حکمت مشاء مانند ابوعلی سینا مطرح ساخته‌اند.

اینان قائلند به این‌که مجرد علم حق تعالی به آفرینش در خلقت آن‌ها کافی است و به قصد و انگیزه‌ای زائد بر ذات نیازی نیست.

- بخش دوم عنایت خداوند متعال عبارت است از قدرت او در خلقت اشیاء

و تنظیم این جهان مورد بحث ماست.

و به عبارت دیگر: مراد به عنایت در فعل آن است که نظام تکوین در کمال

حسن و اتقان و جمال و زیبایی آفریده شده است و همان‌گونه که نظام تکوین

بهترین و کامل‌ترین نظامی است که می‌توان تصور نمود، نظام تشریح و تربیت

انسان‌ها نیز بهترین نظام متصور است.

می‌توان گفت که عنایت خداوند به نظام تشریح بیشتر از عنایت او نسبت به نظام تکوین است زیرا همه تشریحات و تکوینات برای استکمال انسان است. و بنابراین نظام تکوین مقدمه تربیت انسان‌هاست و امروز بزرگ‌ترین معلم مدرسه خداشناسی و انسانیت حضرت حجة بن الحسن المهدی علیه السلام است. و نیز می‌دانیم که اگر معلم وجود نداشته باشد فلسفه وجود کلاس و مدرسه لغو و بی‌معناست.

عنایت خداوند حکیم به آفرینش

خداوند حکیم نظام آفرینش را با اتقان و زیبایی کامل آفریده است و همان‌طور که به نظام تکوین عنایت فرموده است، به نظام تشریح و تربیت آدمیان نیز عنایت ویژه‌ای دارد. به عبارت دیگر می‌توان گفت: نظام تکوین مقدمه‌ای است برای نظام تشریح و شریعت و رشد و تربیت انسان‌ها، و برای این‌که آنان به هدف و غرض حکیمانه‌ای که از آفرینش ایشان منظور بوده‌اند برسند. خداوند حکیم تمام امکانات و وسایل لازم را آماده فرموده است.

نظام تکوین

اگر از باب مثال ساختمان بدن را با ساختمان خانه مقایسه کنیم می‌بینیم که معمار خانه سعی کرده تمام پیش‌بینی‌های لازم را به کار برد تا در مقابل حوادث طبیعی ایستادگی کند.

معمار این جهان نیز در حد کمال و بدون هیچ نقصی در بخشش و عطای تمام وسایل حیاتی مضایقه نکرده و هرآنچه را برای ادامه زندگی و رسیدن به کمال انسان نیاز بوده به ما عنایت نموده است.

یکی از اصول مهم ساختمان بدن ما این است که اکثر اعضای بدن ما جفت آفریده شده است....

خلاصه این که بشر به روشنی دریافته است که سراسر جهان مملو از قانون و نظم و هماهنگی و پیوستگی علت‌ها و سبب‌ها است و همه به سوی یک هدف معین حرکت می‌کنند، و آنچه در کاربری تکامل و فعالیت آن‌ها لازم است با کمال وجود و سخاوت به آن‌ها داده شده است.

این همه بیانگر آن است که خداوند حکیم نسبت به فعل خود اهتمام کامل دارد. وقتی همه چیز در همان جهت که باید به طور تکوینی هدایت شوند، از جانب حق تعالی رهبری می‌شوند آیا بی انصافی نیست که اشرف مخلوقات یعنی انسان بدون هادی و سرپرست رها شده و به حال خود بدانیم؟

آری، همچنان که همه موجودات به سوی هدف معین و حکیمانهای تحت تدبیر خدای سبحان حرکت می‌کنند، انسان نیز با هدایت و سرپرستی و زعامت حجت حق تعالی راه کمال را می‌پیماید. و نظام جامعه بدون رهبری عادل و امامی معصوم به دور از هرگونه لغزش و خطا متزلزل است.

تقریر برهان عنایت

برهان «عنایت» بر وجود امام زمان علیه السلام را با دو تقریر می‌توان بیان کرد:

تقریر اول

آفرینش هستی بهترین و نیکوترین نظام ممکن است. لازمه این گفتار، لزوم وجود امام در آفرینش است، وگرنه نظام، احسن نخواهد بود. لذا به همان دلیل و برهانی که تکلیف و بعثت ضرورت دارد. وجود مستمر امام نیز ضرورت دارد.

تقریر دوم

خداوند که برای کمال یابی هر موجودی که در این عالم رنگ هستی می‌گیرد همه نوع ابزار ضروری و غیر ضروری را در اختیارش قرار داده تا به کمال برسد، چگونه ممکن است انسانی که در دامان همین طبیعت است از این قانون استثنا شود و ارتقای معنوی او نادیده گرفته شود.

۸ - برهان تجلی اعظم

یکی دیگر از ادله‌ای که می‌توان بر ضرورت وجود امام معصوم استدلال کرد برهان تجلی اتم است به این بیان:

الف - تجلیات که همان ظهورات است در لسان قرآن مجید و روایات اهل بیت عصمت در حقیقت مرتبه نازل قرآن و به مثبت بدن آن و قرآن اصل و روح آنهاست از آنها یاد شده است آنجا که می‌فرماید: ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱.

ب - این تجلیات و ظهورات انفطار موجودات از ذات واجب تعالی و اشتقاق این کلمات وجودیه از مصدرشان که وجود واجب است می‌باشد، و همگی قائم به اویند به نحو قیام فعل به فاعل، و معلول به علت، و فرع به اصل.

ج - اسمای الهی معرف صفات جمالی و جلالی ذات اقدس حق اند، و این اسما به اعتبار جامعیت، بعضی را بر بعضی دیگر فضل و مزیت و مرتبت است تا منتهی شود به کلمه مبارکه «الله» که اسم اعظم است و کعبه جمیع اسماء.

د - وجود اسم اعظم تجلی اعظم لازم دارد که همان انسان کامل است که فردی از او شایسته‌تر نیست. و آن مظهر اتم و کعبه کلّ و مظهر اسم اعظم الهی در این زمان خاتم اولیا قائم آل محمد مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است، و دیگر ابدال و اوتاد کمل و آحاد و افراد غیرکمل به فراخور بهره و نصیبشان از تحقق به اسمای حسنی و صفات علیای الهیه به آن مرکز دائرة کمال، قرب معنوی انسانی دارند.

۹- برهان تقابل قطبین

این برهان را با دو مقدمه می‌توان بیان کرد:

مقدمه اول

خداوند متعال تجلیات جمالی و جلالی دارد، لذا سُبُحات جمالش به عدد اسماء جمالش بوده و جلوات جلالش نیز به عدد اسماء جلالش می‌باشد پس خداوند در الوهیت و تجلیات و صفات، کامل است.

مقدمه دوم

به مقتضای تقابل بین قطبین و محاذات بین قطب الوهیت و تجلی تامّ و قطب عبودیت و مجلای تامّ و لزوم سنخیت بین این دو لازم است که در روی زمین انسان کامل در عبودیت و مجلای الهی موجود باشد تا لازم نیاید تجلی اتمّ بدون مجلای اتمّ. و این انسان کامل کسی غیر از حجت خدا و خلیفه و ولیّ او نیست که در اصطلاح فلاسفه اشراقیین از او به کلمه قدسیه الهیه تعبیر شده، و نزد فلاسفه مشائیین از او به عقل عاشر تعبیر می‌شود. و اوست که چگونگی خضوع و عبادت مناسب با شأن و مرتبه خداوند را می‌داند، و به آن عمل می‌کند. این چنین شخصی کسی نیست مگر امام عصر حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام که قطب عالم امکان است. و لذا در روایات اسلامی می‌خوانیم: «انّ الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق»؛ «حجت خدا قبل از خلق و با خلق بوده و بعد از خلق نیز خواهد بود».

۱۰ - دلیل عدم تبعیض در فیض

نبوت و امامت یک فیض معنوی است. از نظر کلیمیان با مرگ حضرت موسی این فیض و ارتباط بشر با عالم لاهوت قطع شده است به این معنا که بعد از فوت حضرت موسی علیه السلام وحیی نیست. در جامعه فردی نیست که بین خدا و بشر مستقیماً رابط باشد. در مقابل مسیحیان گفته‌اند که این فیض تا زمان حضرت مسیح علیه السلام باقی است. البته منظور ما از مسیحیان پروتستان‌ها هستند؛ چون کاتولیک‌ها حضرت مسیح را خدا می‌دانند.

پروتستان‌ها می‌گویند: این ارتباط بشر از نظر روحی باقی بوده ولی با به دار آویخته شدن حضرت مسیح علیه السلام قطع شده است. مسلمانان هم می‌گویند: که این فیض تا وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی است. اهل سنت می‌گویند: این فیض معنوی که در لباس نبوت و امامت بوده با فوت پیامبر صلی الله علیه و آله قطع شد، پس ارتباط بشر با عالم لاهوت الهی - قطع شد.

حال جای این سؤال مطرح است که مگر این امت از امت‌های گذشته بدتر است؟ آیا این امت از نظر کمالات از امت‌های پیشین پایین‌تر است؟ چرا خداوند متعال چنین فیضی - که همان ارتباط با عالم ربوبی است به توسط امام - به آن‌ها داده اما این فیض را به ما نداده است؟

شیعه امامیه این مشکل را حل کرده و از این سؤال پاسخ می‌گوید به این بیان که ارتباط بشر از طریق وحی و نبوت ولو با فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شده است ولی فیض الهی از طریق انسان کامل برقرار است که امروزه آن واسطه، وجود نازنین حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام می‌باشد.

خلاصهٔ دلیل این‌که: با وجود سعهٔ فیض الهی چرا این امت از چنین فیض عظمایی محروم باشد در حالی که از حیث کمالات و قابلیت‌ها از امت‌های پیشین کمتر نیست. هیچ وقت بنی اسرائیل و قوم شعیب و نوح و هود کمالاتی را که الآن این امت دارند نداشتند.

پروفسور هانری کوربن استاد دانشگاه سوربن پاریس می‌گوید: «به عقیدهٔ من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطهٔ هدایت الهی بین عالم انسانیت و خداوند را به طور مداوم حفظ کرده و ولایت را به صورت زنده تا روز قیامت ثابت و مستمر نگه داشته است...»^۱

۱. الشیعة، علامة طباطبایی، ص ۱۵.

۱۱ - دلیل استقراء تام

با استقرایی تام در وضعیت امت‌های پیشین پی می‌بریم که هیچ برهه‌ای از زمان نبوده مگر آن که شخصی به عنوان حافظ شرع و شریعت و حجت خدا در روی زمین - ولو غایب از مردم - بوده است.

یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: «آدم علیه السلام هنگام وفاتش بر شیث وصیت نمود... و همچنین شیث بر فرزندش وصیت کرد که جانشین او در میان اولادش باشد، آن‌ها را به تقوای الهی و حسن عبادت امر نماید، و از معاشرت با قابیل لعین و اولاد او اجتناب کند».^۱

ابن اثیر در کتاب «الکامل» از ابن عباس نقل می‌کند: «حضرت آدم علیه السلام هنگام وفاتش بر شیث وصیت نمود، و ساعات شب و روز و عبادت در خلوت در هر ساعت از شبانه روز را به او تعلیم داد، و او را نیز از طوفان مطلع ساخت. و بعد از حضرت آدم علیه السلام ریاست و خلافت به او انتقال یافت. و خداوند بر او پنجاه صحیفه نازل کرد».^۲

او همچنین می‌نویسد: شیث نیز بر انوش وصیت نموده و انوش بر فرزندش قینان و قینان نیز بر فرزندش مهلائیل، و مهلائیل بر فرزندش یژد، و یژد بر فرزندش ادریس».^۳

و نیز می‌نویسد: «ادریس بر فرزندش متوشلخ وصیت نمود و متوشلخ بر فرزندش لمک، و لمک بر فرزندش نوح و نوح بر فرزندش سام وصیت کرد».^۴

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۷. ۲. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۷.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴ - ۵۵.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۲ - ۶۳.

یعقوبی نیز در تاریخ خود می‌نویسد: «حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که قصد سفر به مکه را نمود بر فرزندش اسماعیل وصیت نمود که در جوار بیت الله الحرام اقامت نموده و مناسک حج را بر مردم اقامه نماید، و به او فرمود: خداوند نسل تو را زیاد نموده و در اولاد او برکت و خیر قرار خواهد داد».^۱

و نیز می‌نویسد: «هنگامی که وقت وفات اسماعیل رسید به برادرش اسحاق وصیت نمود، و او نیز به فرزندش یعقوب وصیت کرد، و همچنین وصیت از شخصی به پسر یا برادرش یا از خانواده‌اش ادامه پیدا نمود.

و هنگامی که وقت وفات موسی بن عمران علیه السلام رسید خداوند متعال او را وحی نمود که یوشع بن نون را به قبه‌الرحمان برده و آنجا را برای او مقدس گرداند. و او را به عنوان وصی و جانشین بعد از خود معین نماید».^۲

او نیز می‌نویسد: «این چنین وصیت ادامه پیدا می‌کند، سپس داوود وصیت نمود بر فرزندش سلیمان، و در جمله وصیت هایش می‌گوید: به وصیت‌های پروردگارت که اله توست عمل نما، و موثیق و عهدهای او را حفظ نما...».^۳

مسعودی در کتاب «اثبات الوصیة» می‌نویسد: «عیسی علیه السلام وصیت کرد بر شمعون، و خداوند متعال هنگام وفات شمعون بر او وحی نمود که نور حکمت خدا و تمام میراث‌های انبیا را نزد یحیی بن زکریا به ودیعت گذارد و نیز خداوند متعال یحیی بن زکریا را امر کرد که امامت را در اولاد شمعون و حواریین از اصحاب حضرت عیسی علیه السلام قرار دهد. و این چنین وصیت استمرار پیدا کرد تا آن‌که به یحیی بن هوف ختم شد».^۴

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۶.

۴. اثبات الوصیة، ص ۷۰ - ۷۶.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۷.

آنچه ذکر شد شمه‌ای از وصیت در امت‌های پیشین است و با استقراء تام در کتب تاریخ و حدیث به این نتیجه قطعی می‌رسیم که هیچ‌گاه زمین خالی از وصی و حجّت خدا نبوده است. و لذاست که در احادیث اسلامی می‌خوانیم: «لاتخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً»؛^۱ «هیچ‌گاه زمین خالی از حجّتی که قائم برای خداست نمی‌باشد خواه ظاهر و مشهور باشد و یا خائف و پنهان».

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «لو لم يبق في الأرض إلا اثنان لكان احدهما الحجة»؛^۲ «اگر در روی زمین بیش از دو نفر باقی نماند یکی از آن دو امام خواهد بود».

اهل سنت و کسانی که منکر وجود چنین امامی هستند در مقابل این سؤال مانده‌اند: که چرا انسان در این زمان باید از فیض حجّت خدا محروم باشد در حالی که انسان‌های در این زمان از پیشینیان کمتر نیستند؟ مسلماً کمالاتی که الآن در میان بشر وجود دارد هیچ وقت بنی اسرائیل و قوم شعیب و نوح و هود نداشته‌اند. ما می‌گوییم: این مقامی که در امت اسلامی هست باقی است لکن نه در لباس نبوت و رسالت، بلکه در لباس امامت.

به عبارت دیگر: وجود حجّت خدا در روی زمین فیضی است که در میان امت‌های پیشین بوده است پس چرا در میان این امت نباشد؟ آیا ما نالایقیم؟ یا خداوند لطفش را قطع نموده است؟ شایستگی ما اگر بیشتر نباشد کمتر

۱. نهج البلاغه، عبده، ج ۳، ص ۱۸۶، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱.

نیست. لطف خداوند نیز عمیم و دائمی است پس با لطف خدا هم سازگاری ندارد، در نتیجه باید معتقد به وجود امامی برای این امت نیز باشیم.

شیخ صدوق در «کمال الدین» به سندش از صفوان بن یحیی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «ماترك الله عزوجل الأرض بغير امام قط منذ قبض آدم عليه السلام، يهتدي به الى الله عزوجل، وهو الحجة على العباد، من تركه ضلّ، ومن لزمه نجا، حقاً على الله عزوجل»؛^۱ «از زمانی که حضرت آدم از دنیا رفت تا کنون هیچ وقت زمین بدون امام نبوده است، امامی که به توسط او مردم به سوی خداوند هدایت شوند و اوست حجت بر بندگان. هر که او را رها کند گمراه شده و هر که ملازم او گردد نجات یافته است. این امر بر خداوند عزوجل ثابت و حق است».

تذکر این نکته ضروری است که اگر این استقراء را با روایات ذکر شده ضمیمه حکم عقل به لزوم وجود امام معصوم در هر زمان کنیم انسان به قطع به وجود امام می‌رسد ولو بر فرض که از استقرای ذکر شده قطع حاصل نشود.

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۰، باب ۲۲، حدیث ۳.

۱۲ - برهان لزوم عقل بالفعل

فارابی در کتاب «آراء أهل المدينة الفاضلة» برهانی را اقامه کرده که قابل انطباق بر وجود امام زمان علیه السلام می باشد، و خلاصه آن این است:

«هر عضوی از اعضای مدینه فاضله را صلاحیت آن نیست که ریاست مدینه فاضله را بر عهده گیرد. رئیس مدینه فاضله نمی تواند هرکسی باشد؛ زیرا ریاست به دو چیز است: یکی آن که شخصی از حیث سرشت و طبیعت آماده آن مقام باشد. دیگر آن که ملکه و هیئت ارادی چنان کاری را داشته باشد. چنین انسان، انسان کامل است که بالفعل هم عقل است و هم معقول... این رئیس هم معلم است و هم مرشد، و هم مدبّر... همه مردم بر حسب فطرت به معلم نیازمندند، و هم باید از راه تربیت و تعلیم به مراحلی که برای آن آمادگی دارند برسند...».

ایشان برای برپا بودن اجتماع، وجود معلم را که همان امام باشد، ضروری می دانند. و این یکی از عقائد شیعه است که باید امام بر اجتماع اشراف کامل داشته باشد.^۱

این فیلسوف بزرگ امام را «عقل بالفعل» می داند، یعنی انسانی که همه امکانات عقلی، طبیعی، و کسبی در وجود او در مرتبه کمال و نهایی به فعلیت رسیده و دائم الاتصال به عقل فعال است بلکه خود به گونه ای عقل فعال است. او چنین شخصی را شایسته آن می داند که در رأس جامعه قرار گیرد، و معلم و مربی و رئیس و امام باشد. در نظر او این گونه رئیسی در جامعه به منزله قلب است در بدن انسان.^۲

۱. تاریخ فلسفه در جهان اسلام. ص ۴۳۸.

۲. رجوع شود به کتاب آراء أهل المدينة الفاضلة، ص ۸۹ چاپ قاهره، سال ۱۳۶۸.

۱۳ - دلیل حساب تراکم احتمالات

مرحوم شهید صدر می‌فرماید: «قضیه مهدی علیه السلام حقیقتی است که امت اسلامی در طول قرن‌ها با آن زندگی نموده است. و خصوصاً در طول هفتاد سال سفر و نواب خاص حضرت علیه السلام در خلال معاشرتشان با مردم به آن تذکر داده‌اند، در حالی که هیچ کس در این امت حرف خلافی از آن‌ها نشنیده است. آیا انسان می‌تواند باور کند که دروغی بتواند تنها در مدت هفتاد سال بلکه قرن‌ها دوام آورد، و یا چهار نفر به عنوان نایب آن حضرت بر آن اتفاق داشته باشند بدون آن که هیچ گونه تردیدی برای کسی پدید آید، و بدون آن که بین آن چهار نفر نایب کمتر علاقه خاصی وجود داشته باشد تا مجوز توافق بر کذب شود. از قدیم الایام گفته شده که ریسمان دروغ کوتاه است.

و نیز منطق حیات و زندگانی ثابت می‌کند که از جهت علمی و به حساب احتمالات محال است که دروغی به این شکل بتواند دوام آورده و اطمینان تمام امت را جلب نماید»^۱.

انطباق امام کلی بر امام خاص

قابل ذکر است که ادله عقلیه بر وجود امام ولو امام زمان شخصی را ثابت نمی‌کند بلکه تنها دلالت بر ضرورت و لزوم وجود امام کامل و معصوم دارد، لکن نظریه شیعه امامیه را در اعتقاد به وجود امام کامل و معصوم مورد تأیید قرار می‌دهد، و تنها قابل انطباق با نظریه شیعه امامیه از راه سبر و تقسیم است که از راه‌های مختلف اثبات ولادت و وجود انسان کامل و معصومی را که

۱. بحث حوال المهدی علیه السلام.

از ذریه پیغمبر و فرزند بلا واسطه امام حسن عسکری علیه السلام است می‌نماید، زیرا با بررسی دیدگاه‌های فرقه‌های اسلامی پی می‌بریم که هیچ فرقه‌ای چنین اعتقادی را ندارند.

لزوم دو نوع بحث بر وجود حجت قائم:

آیت الله حسن زاده آملی می‌فرماید: «در این مقام دو نوع بحث لازم است، یکی کلی و دیگری شخصی. مقصود از کلی: این که براهین قطعی عقلی بر وجوب وجود حجتی قائم به طور دائم قائم اند، و به امتناع خلوق عالم امکان از لزوم چنین واسطه فیض الهی حاکم اند که الامام اصله قائم و نسله دائم. و مراد از شخصی این که برهان معرف فرد نیست که جزئی نه کاسب است و نه مکتسب، لذا باید از طریق دیگر شناخت چنان که احادیث متظافره بلکه متواتره اهل عصمت و وحی معرف شخصی آن حضرت هستند»^۱.

اشکال: اگر کسی اشکال کند که برخی از این ادله تنها ضرورت وجود انسان کامل را ثابت می‌کند اما این که کمال در حد عصمت باید باشد که همان اعتقاد امامیه است به چه دلیل؟ چون صرف کمال تأمین کننده مدعای برهان است و لو آن کامل محیی الدین باشد یا هرکس دیگر، و در این زمان هم بالاخره کاملی هست.

پاسخ: در پاسخ به این اشکال می‌گوییم: عرفای اسلامی یکی از شرایط حتمی سلوک را داشتن شیخ و استاد می‌دانند، و آن بر دو قسم است: استاد عام و استاد خاص.

استاد عام آن است که به خصوصه مأمور به هدایت نباشد و رجوع به او از باب رجوع به خُبره در تحت عموم (فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) ^۱ بوده باشد. و لزوم رجوع به استاد عام فقط در ابتدای سیر و سلوک است. وقتی که سالک مشرف به مشاهدات و تجلیات صفاتیه و ذاتیه شد دیگر همراهی او لازم نیست.

و اما استاد خاص آن است که به خصوصه منصوص به ارشاد و هدایت است و آن رسول خدا ﷺ و خلفای خاصه حقه او هستند. و سالک را در هیچ حالی از احوال از مرافقت و همراهی استاد خاص گریزی نیست اگرچه به وطن مقصود رسیده باشد. البته مراد همان مرافقت باطنی امام است با سالک نه فقط همراهی و مصاحبت در مقام ظاهر، چون واقعیت و حقیقت امام همان مقام نورانیت اوست که سلطه بر جهان و جهانیان دارد...» ^۲

از آنچه ذکر شد و نیز از کتب دیگر عرفای اسلامی استفاده می‌شود که عرفا حتی از اهل سنت معتقد به دو استاد بوده‌اند یکی استاد عام که از آن به قطب و مرشد تعبیر می‌کرده‌اند و در او کمال را شرط دستگیری می‌دانستند. و دیگری استاد خاص که همان واسطه فیض الهی است که از او به قطب عالم وجود امکانی تعبیر می‌کنند و اگر او در عالم نباشد عالم دگرگون می‌شود زیرا ثبوت و وجود عالم وابسته به اوست.

توضیح این مطلب این‌که: آنچه در عالم خلقت تحقق می‌یابد منشأ آن صفات و اسماء الهیه است و حقیقت امام همان اسماء و صفات خداست.

۱. سوره نحل، آیه ۴۳.

۲. رساله لب اللباب، ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

و بنابراین اصل فرموده‌اند که چرخ عالم هستی و افلاک و همه کائنات به دست ما حرکت می‌کند، و آنچه واقع می‌شود به اذن ما واقع می‌شود.^۱

و از این رو است که می‌بینیم عده‌ای از عرفای اهل سنت با آن که معتقد به استاد عام و مرشد و پیر و مراد هستند به وجود امام مهدی علیه السلام به عنوان قطب عالم امکان که انسان با گذشتن از حقیقت نوریّه و لائیّه او به مقام کمال مطلق می‌رسد اعتراف دارند از قبیل

۱ - عبدالوهاب شعرانی در الیواقیت و الجواهر.^۲

۲ - محیی الدین بن عربی در الفتوحات.

۳ - جامی حنفی در شواهد النبوة.^۳

۴ - عطار نیشابوری به نقل از ینابیع المودة.^۴

۵ - ملای رومی به نقل از ینابیع المودة.^۵

و دیگران...

و به بیانی دیگر ادله‌ای که ذکر شد بیانگر ضرورت وجود امام معصومی است که نزد عرفا از او به قطب دائرة امکان تعبیر می‌شود، و قطب در عرفان در هر زمان یکی بیش نیست، و اجتماع قطبین محال است. و چون جامع جمیع نشأت، و مصداق اسم شریف «یا من لایشغله شأن عن شأن» می‌باشد از خطا و سهو و نسیان مبرا است چه رسد به گناه و عصیان. و چون حجاب

۲. الیواقیت و الجواهر، ج ۲ ص ۱۲۷.

۴. ینابیع المودة، ج ۳ ص ۳۵۰.

۱. رساله لب اللباب، ص ۱۳۴.

۳. شواهد النبوة، ص ۴۰۴.

۵. ینابیع المودة، ج ۳ ص ۳۵۱.

اقرب است و متحقق به حقیقت محمدیه، همه مادون او از مشکات نور او اقتباس می‌کنند.^۱

البته لازم به ذکر است که اصطلاحات عرفانی از متون آیات و روایات گرفته شده است. واژه «قطب» می‌تواند یکی از این اصطلاحات باشد، که از آن جمله حضرت علی علیه السلام در خطبه شقشقیه می‌فرماید: «اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح»؛^۲ «هان، به خدا سوگند - فلان - جامه خلافت را پوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید که آسیا سنگ تنها گرد استوانه به گردش درآید».

۱. رجوع شود به مقدمه قیصری، فصل ۱۲، رساله فی التوحید والنبوة والولاية.

۲. نهج البلاغه، خطبه سوم.

سلسله کتب چاپ شده از مؤلف پیرامون مهدویت

- ۱ - تولد حضرت مهدی علیه السلام
- ۲ - امامت در سنین کودکی
- ۳ - امامت و غیبت
- ۴ - غیبت صغری
- ۵ - غیبت کبری
- ۶ - وظایف ما در عصر غیبت
- ۷ - اماکن مقدسه مرتبط با حضرت مهدی علیه السلام
- ۸ - بررسی دعای ندبه
- ۹ - دکترین مهدویت تنها راه نجات بشر
- ۱۰ - دفاع از مهدویت
- ۱۱ - فلسفه حکومت عدل جهانی
- ۱۲ - نظریه پردازی درباره آینده جهان
- ۱۳ - منجی از دیدگاه ادیان
- ۱۴ - وجود امام مهدی علیه السلام از منظر قرآن و حدیث
- ۱۵ - وجود امام مهدی علیه السلام در پرتو عقل
- ۱۶ - مهدویت و جهانی سازی
- ۱۷ - قرآن و ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۱۸ - علایم ظهور
- ۱۹ - هنگامه ظهور
- ۲۰ - حکومت حضرت مهدی علیه السلام در عصر ظهور

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

- ۱- قرآن کریم (اوزیری، کتبی، جیبی)
- ۲- کلیات مفاتیح الجنان (اوزیری، جیبی)
- ۳- منتخب مفاتیح الجنان (جیبی)
- ۴- نهج البلاغه (اوزیری، جیبی)
- ۵- صحیفه سجاده
- ۶- ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام
- ۷- آئینه اسرار
- ۸- آثار گناه در زندگی و راه جبران
- ۹- آخرین پناه
- ۱۰- آخرین خورشید پیدا
- ۱۱- آشنایی با چهارده معصوم (۱۲۱)
- ۱۲- آقا شیخ مرتضی زاهد
- ۱۳- آیین انتظار (مختصر مکالمات)
- ۱۴- ارتباط با خدا
- ۱۵- از زلال ولایت
- ۱۶- اسلام شناسی و پاسخ به شبهات
- ۱۷- امامت، غیبت، ظهور
- ۱۸- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام
- ۱۹- امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق
- ۲۰- امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیها السلام (روسی)
- ۲۱- امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان
- ۲۲- امام شناسی و پاسخ به شبهات
- ۲۳- انتظار بهار و باران
- ۲۴- انتظار و انسان معاصر
- ۲۵- اهمیت اذان و اقامه
- ۲۶- با اولین امام در آخرین پیام
- ۲۷- بامداد بشریت
- ۲۸- بهتر از بهار/کودک
- ۲۹- پرچمدار نینوا
- ۳۰- پرچم هدایت
- ۳۱- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و تروریسم و خشونت طلبی
- ۳۲- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جهاد و برده داری
- ۳۳- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق اقلیتها و ارتداد
- ۳۴- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق زن
- ۳۵- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و صلح طلبی
- ۳۶- تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد
- ۳۷- تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله / دو جلد
- ۳۸- تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی)
- ۳۹- تاریخ سید الشهداء علیهم السلام
- ۴۰- تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام
- ۴۱- تشریف یافتگان (چهار دفتر)
- ۴۲- جلوه های پنهانی امام عصر علیه السلام
- ۴۳- چهارده گفتار / ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام
- ۴۴- چهل حدیث / امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام
- ۴۵- چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله
- ۴۶- حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت
- ۴۷- حکمت های جاوید
- ۴۸- ختم سوره های یس و واقعه
- ۴۹- خزائن الأشعار (مجموعه اشعار)
- ۵۰- خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)
- ۵۱- خوشه های طلایی (مجموعه اشعار)
- ۵۲- دار السلام
- ۵۳- داستان هایی از امام زمان علیه السلام
- ۵۴- داغ شقایق (مجموعه اشعار)
- ۵۵- در انتظار منجی (روسی)
- ۵۶- در جستجوی نور

- ۵۷- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)
- ۵۸- دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر نسب‌های پشاورا)
- ۵۹- دلشده در حسرت دیدار دوست
- ۶۰- دین و آزادی
- ۶۱- رجعت یا حیات دوباره
- ۶۲- رسول ترک
- ۶۳- روزنه‌هایی از عالم غیب
- ۶۴- زیارت ناحیه مقدسه
- ۶۵- سحاب رحمت
- ۶۶- سخنرانی مراجع در مسجد جمکران
- ۶۷- سرود سرخ انار
- ۶۸- سقا خود تشنه دیدار
- ۶۹- سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات
- ۷۰- سیاحت غرب
- ۷۱- سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی
- ۷۲- سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام (دو جلدی)
- ۷۳- سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی
- ۷۴- شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه)
- ۷۵- شمس وراء السحاب / عربی
- ۷۶- صبح فرا می‌رسد
- ۷۷- ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۷۸- عاشورا تجلی دوستی و دشمنی
- ۷۹- عریضه‌نویسی
- ۸۰- عطر سبب
- ۸۱- عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی
- ۸۲- علی علیه السلام مروارید ولایت
- ۸۳- علی علیه السلام و پایان تاریخ
- ۸۴- غدیرخم (روسی، آذری لاتین)
- ۸۵- غدیرشناسی و پاسخ به شبهات
- ۸۶- فتنه و هابیت
- ۸۷- فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
- ۸۸- فریادرس
- ۸۹- فرهنگ اخلاق
- ۹۰- فرهنگ تربیت
- ۹۱- فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (بخش)
- ۹۲- فوز اکبر
- ۹۳- فریادرس
- ۹۴- قصه‌های تربیتی
- ۹۵- کرامات المهدی علیه السلام
- ۹۶- کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام
- ۹۷- کمال الدین و تمام النعمة (دو جلد)
- ۹۸- کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)
- ۹۹- گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)
- ۱۰۰- گفتمان مهدویت
- ۱۰۱- گنجینه نور و برکت، ختم صلوات
- ۱۰۲- مام فضیلت‌ها
- ۱۰۳- مشکاة الانوار
- ۱۰۴- مفرد مذکر غائب
- ۱۰۵- مکیال المکارم (دو جلد)
- ۱۰۶- منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ
- ۱۰۷- منجی موعود از منظر نهج البلاغه
- ۱۰۸- منشور نینوا
- ۱۰۹- موعودشناسی و پاسخ به شبهات
- ۱۱۰- مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات
- ۱۱۱- مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی
- ۱۱۲- مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۲ بهار - دو جلد
- ۱۱۳- مهربان‌تر از مادر / نوجوان
- ۱۱۴- مهر بینکران
- ۱۱۵- میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)
- ۱۱۶- ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالایی)
- ۱۱۷- نجم الثاقب
- ۱۱۸- نجم الثاقب (دو جلدی)

- ۱۱۹ - ندای ولایت
 ۱۲۰ - نشانه‌های ظهور او
 ۱۲۱ - نشانه‌های یار و چکامه انتظار
 ۱۲۲ - نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات
 ۱۲۳ - نماز شب
 ۱۲۴ - نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام
 ۱۲۵ - و آن که دیرتر آمد
 ۱۲۶ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات
 ۱۲۷ - وظایف منتظران
 ۱۲۸ - ویژگی‌های حضرت زینب علیها السلام
 ۱۲۹ - هدیه احمدیه / احیی، نیم‌جیبی
 ۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر
 ۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام
 ۱۳۲ - یار غایب از نظر (مجموعه اشعار)
 ۱۳۳ - ینابیع الحکمة / عربی - پنج جلد

جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره
 تلفن‌های ۰۲۵۱-۷۲۵۳۳۴۰، ۷۲۵۳۷۰۰، تماس حاصل نمایید.
 کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می‌گردد.

سایر نمایندگی‌های فروش:

تهران: ۰۲۱-۶۶۹۲۸۶۸۷، ۶۶۹۳۹۰۸۳

یزد: ۰۳۵۱-۶۲۸۰۶۷۱-۲، ۶۲۴۶۴۸۹

فریدونکار: ۰۱۲۲-۵۶۶۴۲۱۲-۱۴